

پیمان شکنان و وفاداران غدیر

علی اصغر رضوانی

بسم الله الرحمن الرحیم

پیمان شکنان و وفاداران غدیر

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پیمان شکنان و وفاداران غدیر

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : پیمان شکنان و وفاداران غدیر/ تالیف: علی اصغر رضوانی

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۷ش.

مشخصات ظاهری : ۹۶ص.

فروست : سلسله مباحث یادمان غدیر

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۳۱۵۸۲

ص:۱

اشاره

اشاره

مقدمه ناشر

غدیر محور همبستگی اسلامی و زیربنای تفکّر شیعی است. غدیر تبیین کننده جریان اصیل وصایت رسول مکرم اسلام صلی الله علیه وآله می باشد که اسلام راستین را تداوم بخشید و زلال معرفت - ولایت - تسلیم و رضا را در جان مؤمنین جاری و حیات ثمربخش را به آنان هدیه نمود.

غدیر در طول تاریخ مورد بی مهری هایی از طرف دوستان و مورد تهاجم از طرف دشمنان دین قرار گرفت ولی با عنایت و تدبیر پیروان واقعی غدیر حفظ و فرهنگ شد. هم اکنون که در نظام مقدّس جمهوری اسلامی همّت مسؤولان و مردم متدین ایران زمین بر غدیری شدن تمامی این سرزمین اسلامی است بر آن شدیم مجموعه پیش روی را که توسط استاد ارجمند حاج علی اصغر رضوانی تألیف گردیده را به زیور طبع بیاراییم.

امید است مورد قبول حضرت حقّ و توجّه مولایمان حضرت حجت (عج) قرار گیرد. ان شاء اللّه خوانندگان گرامی ما را از نظرات ارشادی خود محروم نفرمایند.

پیشگفتار

بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله عده ای خطّ اصل اسلام را منحرف کرده و با غصب خلافت خلیفه بلافصل رسول خدا صلی الله علیه وآله یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام منکر نصّ بر حضرت شدند. آنان برای رسیدن به اهداف خود و به دست گرفتن خلافت به ناحقّ، از هیچ کاری فروگذار نکردند، گرچه عده ای نیز بر عهد و پیمان و بیعت خود که در غدیر خم با حضرت علی علیه السلام بسته بودند وفادار بوده و تا آخر عمر در راه آن فداکاری نمودند.

اینک به بررسی و شرح حال هر دو دسته از این افراد خواهیم پرداخت.

علی اصغر رضوانی

ص:۹

پیمان شکنان غدیر

پیمان شکنان غدیر

ص:۱۱

انکار فوت پیامبرصلی الله علیه وآله!!

رسول خدا صلی الله علیه وآله ظهر روز دوشنبه چشم از جهان فرو بست، در حالی که عمر در مدینه بود و ابوبکر در منزل شخصی خود در سنح به سر می برد.(۱)

عایشه می گوید: «عمر و مغیره بن شعبه پس از آن که اجازه گرفتند، به حجره رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شدند و پارچه ای که بر رخسار رسول خدا صلی الله علیه وآله کشیده شده بود را کنار زدند. عمر با دیدن حضرت بانگ زد: «آه، رسول خدا چه سخت بیهوش افتاده است، آن گاه برخاستند و از اتاق خارج شدند.

هنگامی که می خواستند از اتاق بیرون بروند، مغیره رو به عمر کرده و گفت: ای عمر! به خدا سوگند! رسول خدا از دنیا رفته بود.

عمر گفت: دروغ گفتی! رسول خدا هرگز نمرده بود ولی تو چون مردی آشوب گر هستی چنین وانمود می کنی! رسول خدا هرگز نخواهد مرد تا منافقین را نیست و نابود کند».(۲)

عمر به این مقدار هم اکتفا نکرد و هر کس را که از مرگ رسول خداصلی الله علیه وآله گفت و گو می کرد، تهدید به قتل می نمود و می گفت:

ص:۱۲

۱- ۱. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۳۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۲؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۸۵.

۲- ۲. طبقات ابن سعد، ج ۲، قسم ۲، ص ۵۴؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۱۹؛ تاریخ ذهبی، ج ۱، ص ۳۷.

«اشخاصی از منافقین گمان می کنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفته، چنین نیست، رسول خدا نمرده است، بلکه مانند موسی بن عمران که چهل روز از چشم مردم غایب شد و بازگشت و درباره اش گفتند که مرده است، رسول خدا نیز نزد پروردگارش رفته و به خدا سوگند که باز می گردد و دست و پای آنان را که گمان می برند او مرده است قطع خواهد نمود».(۱)

سپس گفت: «هر کس بگوید که او مرده است با این شمشیر سرش را از تن جدا خواهم کرد. رسول خدا به آسمان رفته است».(۲)

در این هنگام، ابن ام مکتوم این آیه را در مسجد پیغمبر بر عمر قرائت کرد: «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ»؛(۳) «نیست محمّد مگر پیغمبری که پیش از او نیز پیغمبرانی درگذشتند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود به عقب برمی گردید؟»(۴)

عباس عموی پیامبرصلی الله علیه وآله نیز گفت: «رسول خدا به طور حتم مرده است و من در سیمایش همان آثار و علائمی را مشاهده می کنم که همیشه در صورت فرزندان عبدالمطّلب هنگام مرگ دیده ام».(۵)

ولی عمر از کار خود باز نایستاد. عباس بن عبدالمطلب از مردم پرسید: «آیا کسی از شما از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره مرگ خود چیزی به یاد دارد؟ اگر حدیثی در این باره شنیده اید برای ما بازگو کنید؟» همگی گفتند: نه. عباس از عمر پرسید: مگر تو چیزی در این باره از پیامبر می دانی؟ عمر گفت: نه.

۱- ۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۲؛البدایه والنهایه،ج ۵،ص ۲۴۴.

۲- ۴. تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۶۴.

۳- ۵. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۴- ۶. طبقات ابن سعد، ج ۲، قسم ۲، ص ۵۷؛ کنز العمال، ح ۱۹۰۲.

۵- ۷. التمهید، باقلانی، ص ۱۹۲و۱۹۳.

در این وقت عباس روی به مردم کرد و گفت: ای مردم! آگاه باشید که حتی یک نفر گواهی نداد که رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره مرگ خود به او عهدی سپرده باشد،(۱) به خدایی که جز او خدایی نیست سوگند یاد می کنم که رسول خدا صلی الله علیه وآله شربت مرگ را نوشیده است.(۲) ولی عمر همچنان می غرّید و تهدید می کرد.

عباس ادامه داد: «همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله مانند سایر افراد بشر در معرض آفات و حوادث است و از دنیا رفته، بدنش را هرچه زودتر به خاک بسپارید. آیا خداوند شما را یک بار می میراند و رسولش را دوبار؟ او نزد خداوند گرامی تر از آن است که دوبار شربت مرگ را بچشد. هر گاه گفتار شما درست باشد باز بر خدا دشوار نیست که خاک های روی بدنش را به کناری ریخته او را از زیر خاک بیرون آورد. رسول خدا تا راه سعادت و نجات را برای مردم هموار نساخت از دنیا نرفت».(۳) ولی عمر آن قدر حرف خود را تکرار کرد که لبانش کف نمود.(۴)

پس از این، سالم بن عبید به منظور آگاه ساختن ابوبکر به سنح روانه شد و خبر وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله را به او رسانید.(۵)

ابوبکر به مدینه آمد و عمر را دید که سرپا ایستاده و مردم را تهدید می کند،(۶) و می گوید: رسول خدا زنده است و نمرده! او خواهد آمد تا دست آن ها را که این گونه سخنان را درباره او می گویند

۱- ۸. تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۴۳؛ سیره حلبیه، ج ۳، ص ۳۹۰.

۲- ۹. تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۵۰.

۳- ۱۰. تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۸۵؛ کنزالعمال، ج ۴، ص ۵۳، ح ۱۰۹۰.

۴- ۱۱. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۵۳؛ السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۹۲.

۵- ۱۲. تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۴۴.

۶- ۱۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳.

و او را مرده می پندارند، ببرد و گردنشان را بزند و آنان را به چوبه دار بیاویزد.

عمر چون دید ابوبکر می آید، ناگهان آرام گرفت و در جای خود نشست.(۱)

ابوبکر خدای را ستایش نمود و گفت: «آنان که خدا را می پرستند بدانند که خدا همیشه زنده است و نخواهد مرد. آنان که محمّد را می پرستند آگاه باشند که محمّد از دنیا رفته است. سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ...».(۲)

عمر پرسید: این که خواندی قرآن بود؟ ابوبکر گفت: آری. این در حالی است که ابن ام کلثوم نیز همین آیه را برای عمر خوانده، ولی عمر آن را نپذیرفته بود.

عمر رأی خود را درباره مرگ رسول خدا صلی الله علیه وآله نه به سخنان مغیره و تلاوت آیه ای که عمرو بن قیس خواند، و نه با احتجاج و استدلالی که عباس عموی پیامبرصلی الله علیه وآله کرد، با هیچ کدام از این ها رأی خود را تغییر نداد و برای آنان و گفتارشان ارزش قائل نشد تا ابوبکر آمد و سخن گفت، آن گاه دلش آرام گرفت و ساکت شد. خود او بعدها این جریان را به صورت ذیل نقل می کند: «به خدا سوگند! به محض این که شنیدم ابوبکر این آیه را تلاوت می کند زانوهایم سست شد، به حدّی که به زمین افتادم و دیگر توانایی برخاستن را نداشتم و دانستم که رسول خدا مرده است».(۳)

۱- ۱۴. کنز العمال، ج ۴، ص ۵۳، ح ۱۰۹۲.
۲- ۱۵. طبقات ابن سعد، ج ۲، قسم ۲، ص ۵۴؛ سیره حلبیه، ج ۳، ص ۳۹۲.
۳- ۱۶. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۳۴و۳۳۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۲؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۴۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۹.

سرّ انکار وفات پیامبرصلی الله علیه وآله!

برخی از مریـدان و طرفداران عمر بن خطّاب در توجیه انکار وفات رسول خدا صـلی الله علیه وآله از سوی عمر مطالبی را ذکر کرده اند:

برخی می گوینـد: عمر از شـدت علاقه و محبّتی کـه بـه رسـول خـدا صـلی الله علیـه وآله داشت، و نیز به جهت فشـار غصّه و اندوهی که با از دست دادن رسول خدا صلی الله علیه وآله در خود می دید، شمشیر کشید و مسلمانانی را که می گفتند رسول خدا از دنیا رفته، تهدید می کرد!!

برخی دیگر از مورّخین می گویند: عمر در آن روز دیوانه شده بود که چنین حرف هایی را می زد!!(۱)

ولی حقیقت غیر از این است، عمر از آنجـا که بـا ابوبکر بر سـر مسـئله خلافت بعـد از رسول خـدا صـلی الله علیه وآله به توافق رسـیده بودنـد، و از طرفی در آن هنگام ابوبکر در مدینه نبود، لذا با این حرف ها قصد رد گم کردن داشت تا مردم؛ خصوصاً انصار دست به اقدامی برای تعیین خلیفه بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله نزنند تا ابوبکر به مدینه وارد شود.

ابن ابی الحدیـد می گویـد: «انّ عمر لمّـا علم انّ رسول اللّه قـد مـات خـاف من وقوع فتنه فی الامـامه وتغلب اقوام علیها؛ امّا من الانصار او من غیرهم، فاقتضت المصـلحه عنده تسکین الناس، فاظهر ما اظهر واوقع تلک الشبهه فی قلوبهم حراسه للدین والدوله الی ان جاء ابوبکر»؛(۲) «عمر وقتی فهمید رسول خداصـلی الله علیه وآله از دنیا رفته ترسید مبادا بر سر امامت شورش و انقلابی بروز کند و انصار یا دیگران رشته حکومت را به دست بگیرند، لاجرم مصـلحت دید که مردم را به هر نحوی که ممکن است آرام و ساکت نگه دارد. از این جهت آنچه را که گفت و مردم را به شک و تردید

۱- ۱۷. سیره حلبیه، ج ۳، ص ۳۹۲.

۲- ۱۸. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۲۹.

واداشت برای محافظت حریم دین و دولت بود تا آن گاه که ابوبکر رسید».

آری، عمر می ترسید که مبادا قرعه خلافت به نام انصار یا از بنی هاشم به حضرت علی علیه السلام افتد. و در حقیقت تمام خوف او از به خلافت رسیدن حضرت علی علیه السلام بود؛ زیرا کاندیدای انصار، سعد بن عباده چندان شانسی برای رسیدن به خلافت نداشت. طایفه اوس از انصار با او مخالف بودند و از مهاجرین هم حتّی یک نفر پیدا نمی شد که با او بیعت کند. بنابراین اگر دسته ابوبکر بر ضدّ حضرت علی علیه السلام اقدام نمی کرد و هر چه زودتر، حتّی پیش از این که کار آماده ساختن جنازه رسول خداصلی الله علیه وآله به پایان برسد به اقدامی دست نمی زد، کار خلافت به نفع حضرت علی علیه السلام خاتمه پیدا می کرد، و آنان به مقاصد خود که همان غصب خلافت بود، نائل نمی شدند.

حقیقت این است که اگر علاقه به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سنگینی بار اندوه، عمر را تحت تأثیر قرار داده بود که وفات پیامبرصلی الله علیه وآله را به دروغ انکار کند، راه معقول و منطقی برای کاهش این فشار این نبود که جنازه رسول خدا صلی الله علیه وآله را در میان خاندان داغدیده رسالت همچنان برجای گذاشته، برای گرفتن بیعت به سوی ابوبکر به سقیفه بنی ساعده بشتابد و با انصار رسول خدا صلی الله علیه وآله ستیز و جدال کند.

تشکیل سقیفه

وقتی خبر به عمر و ابوبکر رسید که انصار در سقیفه گرد آمده اند، عمر به ابوبکر گفت: بیا تا نزد برادران خود (انصار) برویم و ببینیم

ص:۱۷

چه می کنند. این در حالی بود که جنازه رسول خدا صلی الله علیه وآله هنوز در خانه اش بود و کار تجهیزش به پایان نرسیده بود.(۱)

طبری نقل می کند: علی بن ابی طالب علیه السلام به جدیت هر چه تمام تر مشغول تجهیز جنازه رسول خدا صلی الله علیه وآله بود که این دو نفر به شتاب به سوی انصار رفتند، و در بین راه ابوعبیده جرّاح را دیدند و هر سه با هم به راه افتادند.(۲)

آنان رسول خدا صلی الله علیه وآله را به همان حال رها کرده و در را به رویش بستند و به سوی سقیفه شتافتند.(۳)

احمد بن حنبل می گوید: طایفه انصار برای شور و مذاکره در موضوع خلافت، قبلاً در سقیفه جمع شده بودند. عده ای دیگر از مهاجرین نیز به آن ها پیوستند. دیگر کسی جز خویشان و نزدیکان پیامبرصلی الله علیه وآله برای تجهیز جنازه اش باقی نمانده بودند و فقط آنان بودند که غسل و تکفین وی را بر عهده گرفتند.(۴)

غوغای سقیفه!!

طایفه انصار در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و گفتند: ما زمام این کار را پس از محمّد به دست سعد بن عباده می سپاریم. و سعد را با این که بیمار بود به سقیفه بردند.

سعد خدا را ستایش کرد و سپاس گفت، و پیش آهنگی انصار را در دین و برتری آنان در اسلام را یادآور شد و احترامی که پیغمبر و اصحابش به آنان داشتند و جهادی را که با دشمنان حضرت

۱- ۱۹. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۳۶؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۸۶.
۲- ۲۰. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۶.
۳- ۲۱. البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۶۵.
۴- ۲۲. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۰۴و۱۰۵.

نمودنـد، تا آنجا که کار عرب درست شـد، و این که رسول خداصـلی الله علیه وآله خشـنود از آنان دنیا را ترک نمود، را بیان کرد. سـپس گفت: چاره کار را شـما باید بیندیشید نه دیگران. همگی یک زبان در جواب گفتند: با نظر تو موافقیم و گفتار تو درست است و ما از رأی تو هرگز نمی گذریم و زمام این امر را به دست تو خواهیم سپرد. سپس گفت و گوهایی به میان آمد و مذاکراتی صورت گرفت. در پایان مذاکرات پرسـیدند: هر گاه مهاجرین قریش زیر بار نرفتند و اظهار کردند که ما مهاجرین و یاران نخستین رسول خداییم و از قبیله و دوستان اوییم و علتی ندارد که پس از او در این کار با ما ستیزه کنید، چه باید کرد؟

عـده ای گفتنـد: اگر چنین اعتراض شد در جواب می گوییم: امیری از ما و امیری از شـما انتخاب خواهیم کرد. سـعد بن عباده گفت: این خود اوّلین شکست است.(۱)

در این هنگـام بود که ابوبکر و عمر به اتّفـاق ابوعبیـده جرّاح بعـد از بـاخبر شـدن از تشـکیل سـقیفه به آنان پیوسـتند. اسـید بن حضـیر، عویم بن ساعـده و عـاصم بن عـدی از طـایفه بنی عجلاـن انصار، و مغیره بن شـعبه و عبـدالرحمن بن عوف نیز به آنان پیوستند.(۲)

این دسـته مخصوصاً در آن روز برای بیعت با ابوبکر فعّالیت زیادی نموده، خـدمات شایانی را انجام دادنـد. لـذا هر دو خلیفه - ابوبکر و عمر - همیشه خـدمات آن دو را در نظر می گرفتنـد و ملاـحظه آنـان را می نمودنـد. ابوبکر هیـچ یـک از انصار را بر اسید بن حضیر مقدّم نمی داشت و عمر او را برادر خود می خواند.

۱- ۲۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵، حوادث سال ۱۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲۲؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۵.

۲- ۲۴. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۳۵.

عویم چون وفات کرد عمر بر سر خاکش نشست و گفت: هیچ کس از مردم روی زمین نمی تواند بگوید که من از صاحب این قبر بهتر می باشم.

ابوعبیده را بر لشکری که به جنگ امپراطوری روم شرقی می رفت امیر نمود. عمر هنگامی که می خواست برای خود خلیفه و جانشین معین کند افسوس می خورد که چرا ابوعبیده زنده نیست تا او را پس از خود خلیفه مسلمانان کند.

عمر برای مغیره بن شعبه فعالیت فراوانی کرد و نگذاشت حدّ زنا بر او جاری شود و همیشه اسم او در لیست فرمانداران بود. او در بزرگداشت عبدالرحمن بن عوف نیز کوتاهی نکرد و پیش از مرگ خود کلید تعیین خلافت را به دست وی سپرد.

بیعت با ابوبکر!!

برخی از صحابه آن گونه که اشاره شد در سقیفه گرد آمدند تا جانشینی برای رسول خداصلی الله علیه وآله تعیین نماید. و این در حالی بود که:

اولاًـ رسول خداصلی الله علیه وآله جانشین خود را در طول **۲۳** سال بعثت؛ خصوصاً روز غدیر معین کرده، و بر آن تأکید نموده بود.

ثانیاً: هنوز جنازه پیامبرصلی الله علیه وآله دفن نشده است. در این میان هر گروهی در این مورد سخن گفتند و کسی را برای خلافت معرفی کرده و از او طرفداری نمودند. سخن به درازا و جریان به نزاع و کشمکش کشیده بود. در این میان گروهی از ابوبکر طرفداری می کردند که در رأس آن ها عمر قرار داشت. او مردم را به بیعت با ابوبکر تشویق و مخالفین را تهدید می نمود. ابوبکر برخاست

و عمر را ساکت نمود. و پس از سپاس و ستایش خدا و بیان افتخارات و خدمات مهاجرین گفت: ای مردم! مهاجرین نخستین کسانی هستند که در روی زمین خدا را پرستیدند و به رسول خدا ایمان آوردند. آنان یاران و اقوام پیامبرند و پس از او برای خلافت از همه سزاوارتر و برترند، و جز ستمکاران کسی در این مورد با آنان ستیز نخواهند کرد.

ابوبکر سپس برتری انصار را بیان کرد و به سخنان خویش چنین ادامه داد: از مهاجرین که - افتخار سبقت در اسلام را دارند - بگذریم کسی مقام و منزلت شما را در نزد ما ندارد، پس با این حساب ما امیرانیم و شما وزیران.

حباب بن منذر از جای خود برخاست و گفت: ای جماعت انصار! زمام کار را محکم به دست بگیرید تا دیگران ریزه خوار شما باشند و زیر سایه شما قرار گیرند و هرگز کسی را جرأت مخالفت با شما نباشد. مبادا میان خود اختلاف اندازید که دشمنان از موقعیت استفاده نموده، رأی شما را فاسد کنند که در نتیجه شکست شما قطعی خواهد بود. اینان جز این که شنیدید نخواهند کرد. ما برای خود امیری بر می گزینیم و آنان هم امیری انتخاب کنند.

عمر گفت: هرگز دو پادشاه در اقلیمی نگنجد. به خدا سوگند! عرب هرگز راضی نخواهد شد که شما بر آنان حکومت کنید، در حالی که پیغمبرشان از غیر شما است، ولی برای عرب مانعی ندارد که حکومت را کسانی به دست بگیرند که پیغمبر نیز از آنان بوده است. ما برای این ادعا، دلیلی روشن و مدرکی آشکار در دست داریم. بر میراث پادشاهی محمّدصلی الله علیه وآله و حکومت وی با ما چه کسی

ستیزه می کند در صورتی که ما یاران و طایفه اوییم؟ مگر کسی که در راه باطل قدم بگذارد و یا خود را به گناه آلوده سازد و یا خویشتن را به گرداب هلاکت افکنده باشد.

حباب بن منذر مجدداً از جای برخاست و چنین گفت: ای گروه انصار! دست نگه دارید و به گفتار این مرد و یارانش گوش فرا ندهید که حقّ شما را غصب خواهند کرد و بهره شما را از این کار از بین خواهند برد. پس اگر چنانچه باپیشنهاد شما مخالفت کردندن آنان را از این شهر تبعید کنید و زمام حکومت را به دست گیرید. به خدا سزاوارترین کسان برای این کار شمایید، اینان همان افرادی هستند که هرگز حاضر نبودند سر اطاعت در مقابل این دین فرود آورند و از ترس شمشیرهای شما بود که تسلیم شدند.

من در میان شما مثل آن چوبی می باشم که در خوابگاه شتران نهند تا هنگام خارش، خود را بدان سایند (کنایه از این که در مواقع سخت و گرفتاری به رأی من پناه برید) و نیز چون آن درخت تناوری می باشم که در گردباد حوادث، به آن پناه آورند. در کارهای بزرگ به من تکیه می کنند و از قدرت من بهره می برند. به خدا قسم! اگر بخواهید حاضریم دوباره آتش جنگ را روشن کنیم. به خدا سوگند هر که پیشنهاد مرا ردّ کند. با شمشیر خود بینی او را به خاک مذلّت می مالم!

عمر گفت: پس خدا تو را بکشد!

حباب بن منذر گفت: بلکه تو را بکشد! عمر او را گرفت و لگدی بر شکمش زد و دهان وی را پراز خاک نمود.(۱)

ص:۲۲

۱- ۲۵. شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۹۱.

سپس ابوعبیـده شـروع به سـخن کرده، چنین گفت: ای گروه انصار! شـما نخستین یاران و پشتیبان پیغمبر بودید. اکنون نخستین تغییر دهنده و دگرگون کننده مباشید!

در این وقت، بشیر بن سـعد خزرجی، پـدر نعمـان بن بشـیر که از بزرگان خزرج به حساب می آمـد و سابقه حسادتی بین او و سعـد بن عباده بود. از جای برخاسـته و گفت: ای گروه انصار! به خـدا سوگنـد گرچه ما در جهاد با مشـرکین و سابقه ممتد در ترویـج دین، صاحب فضـیلتیم، ولی به جز خشـنودی خـدا و فرمانبرداری از پیغمبر و تحمل سـختی برای خود، هـدفی نـداشتیم. بنابراین شایسـته نیست به مردم گردن فرازی کنیم! هـدفمان وجهه و آبروی دنیایی نبوده است و این یکی از نعمت هایی اسـت که خداوند به ما عطا فرموده، محمّدصـلی الله علیه وآله از خاندان قریش است و خویشان او سزاوارترند که وارث او شوند. من به خـدا سوگنـد می خورم که هرگز خـدا مرا با آنان بر سـر این کار در ستیزه و نزاع نبینـد، شـما نیز از خـدا بپرهیزید و با آنان مخالفت و ستیزه مکنید.

ابوبکر گفت: اینک عمر و ابوعبیده در این جا حاضرند با هر کدام که بخواهید بیعت نمایید.

عمر و عبیده هر دو هماهنگ گفتند: به خدا سوگند! با بودن چون تویی هرگز ما به چنین کاری تن در ندهیم.

عبـدالرحمن بن عوف از جـای برخـاست و چنین گفت: ای گروه انصار! هر چنـد بایـد که اعتراف کرد شـما را فضـیلت بسـیار است، ولی در عین حال نمی توان نادیده گرفت که مانند ابوبکر و عمر و علی در میان شما یافت نمی شود.

منـذر بن ارقم برخـاست و در جواب چنین گفت: مـا فضـل اینـان را که نام بردی انکار نمی کنیم و به ویژه یکی از این سه نفر اگر بخواهـد زمامدار شود، حتی یک نفر با او مخالف نیست، و مقصودش علی بن ابی طالب علیه السلام بود.(۱) در این زمان همه انصار یا جمعی از آنان بانگ زدند ما جز با علی علیه السلام بیعت نخواهیم کرد.

طبری و ابن اثیر نقل می کنـد: پس از این که عمر با ابوبکر بیعت نمود، انصار گفتنـد: ما جز با علی علیه السـلام بیعت نخواهیم کرد!(۲)

زبیر بن بکار می گوید: وقتی خلافت نصیب انصار نشد، گفتند: با غیر علی بیعت نخواهیم کرد.(۳)

سیاست تزویر

عمر این داستان را چنین نقـل کرده و می گویـد: آن چنان صـداها بلنـد شـد که ترسـیدم اختلاف پدیـد آیـد، به ابوبکر گفتم دستت را پیش آر تا با تو بیعت کنم!(۴)

در روایت دیگر از عمر نقل شده که گفت: ما ترسـیدیم که اگر در این اجتماع بیعت گرفته نشود و مردم متفرّق شوند، فرصـت دیگری برای بیعت گرفتن از آن ها پیش نخواهـد آمد و آن وقت ما مجبور شویم بر خلاف میل خود به آن بیعت تن دهیم و یا با آن مخالفت کنیم و فساد دیگری روی دهد.

عمر و ابوعبیده به قصد بیعت به سوی ابوبکر حرکت کردند، ولی پیش از آن که دسـتشان به دست وی برسد، بشـیر بن سعد بر آنان سبقت گرفت و با ابوبکر بیعت کرد.

۱- ۲۶. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۳.

۲- ۲۷. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲۰.

۳- ۲۸. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۲۲.

۴- ۲۹. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۳۶.

حباب بن منذر فریاد زد: ای بشیر بن سعد! عاق شوم! قطع رحم کردی نتوانستی ببینی پسر عمویت فرمانروا شده است.

بشیر گفت: نه به خدا چنین نیست، ولی نخواستم با جمعی نسبت به حقی که خدا برای ایشان قرار داده ستیزه کنم.

برخی از بزرگان قبیله اوس که اسیر بن حضیر نیز از آنان بود، وقتی بیعت بشیر را با ابوبکر دیده و دعوت قریش را شنیدند و گفته های ایل خزرج را که قصد داشتند سعد بن عباده را انتخاب نمایند شاهد بودند، گفتند: به خدا سوگند! اگر چنانچه خزرج زمام این کار را، گرچه برای یکبار، به دست گیرد و امروز در این موقع حسّاس، موفقیت نصیب آنان گردد برای همیشه این فضیلت با آنان بوده، هرگز نصیبی از آن به شما نخواهد داد، پس هر چه زودتر برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید.

ابوبکر جوهری در کتاب سقیفه نقل می کند: چون قبیله اوس بیعت یکی از رؤسای خزرج را با ابوبکر دیدند، اسید بن حضیر که یکی از رؤسای اوس بود، برای جلوگیری از موفقیت سعد بن عباده از موقعیت استفاده نموده، فوراً از جای برخاست و با ابوبکر بیعت کرد.(۱)

پس از کارشکنی اوس در کار خزرج، مردم برخاستند و از هر سو به طرف ابوبکر آمده و با وی بیعت کردند. و گفته اند چنان ازدحامی پیش آمد که نزدیک بود سعد بن عباده لگدمال شود.

در تاریخ یعقوبی چنین آمده است: «مردم برای بیعت با ابوبکر از

۱- ۳۰. ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۶، شرح خطبه و من کلام له فی معنی الانصار.

روی سعد و فرشی که برای او گسترده شده بود، می پریدند به طوری که نزدیک بود وی را لگدمال کنند. جمعی که اطراف سعد را گرفته بودند فریاد زدند: مواظب باشید که سعد را لگدمال نکنید.

عمر پاسخ داد: او را بکشید که خدا وی را بکشد. آن گاه بر بالین سعد ایستاد و گفت: می خواهم چنان تو را پایمال کنم که اعضایت در هم شکند. در این هنگام قیس بن سعد آمده و ریش عمر را گرفت و گفت: به خدا سوگند! اگر یک مو از سر سعد کم شود یک دندان سالم برایت باقی نخواهد ماند.

ابوبکر بانگ زد: ای عمر! آرام باش که در این موقع حساس به آرامش بیشتری احتیاج داریم.(۱)

عمر بازگشت و سعد را به حال خود گذاشت. در این هنگام سعد رو به او کرده و گفت: به خدا سوگند! اگر می توانستم به پا خیزم چنان غرشی از من در اطراف و کوچه های مدینه می شنیدی که خود و یارانت از وحشت در سوراخ پنهان می شدید. به خدا قسم! نزد گروهی می فرستادمت که فرمانبردار آن ها بودی نه فرمانروا. پس روی به یاران خود نمود و گفت: مرا از این جا بیرون برید. یارانش وی را به دوش گرفته و به منزلش بردند».(۲)

ابوبکر جوهری می گوید: «عمر در این روز خیلی تلاش می کرد، او پیش روی ابوبکر می دوید و شعار می داد: توجه کنید! مردم با ابوبکر بیعت کردند...

مردم با ابوبکر بیعت کردند و با این حال و هیأت او را به مسجد

ص:۲۶

۱- ۳۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۳.
۲- ۳۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۵-۴۵۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۳.

آوردنـد تا دیگران نیز با وی بیعت کننـد. علی علیه السـلام و عباس که هنوز از غسل دادن بـدن پیغمبرصـلی الله علیه وآله فارغ نشده بودند، صدای تکبیر را از مسجد پیامبرصلی الله علیه وآله شنیدند. پس علی علیه السلام پرسید: این هیاهو چیست؟

عباس گفت: هرگز چنین چیزی سابقه نداشته است!! پس رو به علی علیه السلام کرد و گفت: به تو چه گفتم؟!... .(۱)

پایان بیعت سقیفه

در تاریخ یعقوبی آمده است: «پس از آن که مردم در سـقیفه با ابوبکر بیعت نمودند، براء بن عازب هراسان در خانه بنی هاشـم را کوبید و فریاد زد: هان ای گروه بنی هاشم! مردم با ابوبکر بیعت نمودند!

بنی هاشم با یکـدیگر به هم نظر افکنـده و می گفتنـد: مسـلمانان با نبودن ما که نزدیک ترین محمّدصـلی الله علیه وآله هستیم، کاری انجام نمی دادند؟!

عباس گفت: «فعلوها و رب الکعبه»؛ «به خدای کعبه سوگند! کردند آن کار را که انجام دادند.» در حالی که مهاجرین و انصار تردیدی نداشتند که خلافت نصیب علی علیه السلام خواهد گردید».(۲)

و بیعت خصوصی ابوبکر در سقیفه بدین گونه پایان پذیرفت.

مخالفت با ابوبکر

در سقیفه بر سر خلافت و تعیین خلیفه غوغا و کشمکش عظیمی به وجود آمده بود و مسلمانان به چند گروه تقسیم شده بودند و هر گروهی کسی را برای خلافت پیشنهاد می نمود؛ عدّه ای

۱- ۳۳. العقد الفرید، ج ۳، ص ۲۶۳؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۳.

۲- ۳۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴.

از سعد بن عباده انصاری و عدّه دیگر از ابوبکر و گروه سوم از علی علیه السلام که در سقیفه حضور نداشت و مشغول تکفین و تجهیز جسد پیامبرصلی الله علیه وآله بود، طرفداری می کردند. در این میان حزب ابوبکر پیروز گردید و حزب سعد بن عباده انصاری، به شدت شکست خورد، ولی طرفداران علی، هنوز با گروه پیروز درگیر بودند و مخالفت شدید خویش را بر علیه حکومت وقت اظهار می داشتند و می کوشیدند که رأی انصار را به نفع کاندید خود به دست آورند.

یعقوبی می گوید: «جمعی از مهاجرین و انصار از بیعت با ابوبکر سرپیچی نمودند و به علی بن ابی طالب علیه السلام متمایل شدند که از جمله آن ها عباس بن عبدالمطلّب، فضل بن عباس، زبیر بن عوام، خالد بن سعید، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، ابوذر غفّاری، عمار یاسر، براء بن عازب و ابی بن کعب بودند.(۱)

و در سقیفه ابوبکر جوهری، چنین آمده است: اینان شبانه انجمنی تشکیل داده و تصمیم گرفتند که کار را به مشورت مهاجرین و انصار بازگردانند، اعضای انجمن عبارت بودند از همان ها که نامشان در بالا نوشته شد به اضافه عباده بن صامت و ابوالهیثم بن تیهان و حذیفه.(۲)

پناه به خانه حضرت زهراعلیها السلام

گروهی از صحابه از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و بیعت با حضرت علی علیه السلام را خواستار بودند. عده ای از آنان به عنوان اعتراض به خلافت ابوبکر، دست به اعتصاب زدند و در خانه

۱- ۳۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴.

۲- ۳۶. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۴.

حضرت فاطمه علیها السلام دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه وآله گرد آمده، متحصّن شدند و از این راه مخالفتشان را نسبت به حکومت نوساخته، عملاً اظهار می داشتند.

عمر بن خطّاب، این جریان را چنین گزارش می دهد: هنگامی که خدا پیغمبرش را از دنیا برد، به ما گزارش رسید که علی، زبیر و عده ای دیگر، از ما روبرگردانده و در خانه فاطمه گرد آمده اند.(۱)

مورّخان نام برخی از افراد پناهنده شده به خانه فاطمه علیها السلام را غیر از حضرت علی علیه السلام و زبیر یادآور شده اند که از آن جمله اشخاص زیر می باشند:

۱ - عباس بن عبدالمطلب.

۲ - عتبه بن ابی لهب.

۳ - سلمان فارسی.

۴ - ابوذر غفاری.

۵ - عمّار یاسر.

۶ - مقداد بن اسود.

۷ - براء بن عازب.

۸ - ابی بن کعب.

۹ - سعد بن ابی وقاص.

۱۰ - طلحه بن عبیداللَّه.

و عده ای از بنی هاشم و جمعی از مهاجرین و انصار.(۲)

۱- ۳۷. مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵؛ طبری، ج ۲، ص ۴۶۶؛ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲۱؛ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۴۶؛ صفوهالصفوه، ج ۱، ص ۹۷؛ شرح نهج، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۲۳؛ تاریخ سیوطی، ص ۴۵؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۳۶؛ تیسیرالوصول، ج ۲، ص ۴۱.

۲ - ۳۸. تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۸۸؛ العقد الفرید، ج ۳، ۶۴؛ تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۵۶؛ سیره حلبیه، ج ۳، ص

۳۹۴و۳۹۷.

در «الفصول المهمه» به جز این ده نفر، نام کسان دیگری نیز برده شده است.

اصـل جریـان مخالفت حضـرت علی علیه السـلام و همراهانش از بیعت با ابوبکر و تحصّن آنان در خانه فاطمه علیها السـلام در کتاب های تاریخ و سیر و رجال به حدّ تواتر نقل شده است.

چیزی که هست نویسـندگان چون نمی خواسـتند برخی از مطـالب مربوط به این واقعه و جریانی که میان حزب پیروز ابوبکر و متحصّـنین خانه فاطمه علیها السـلام روی داد را بیان کننـد، لـذا از نقل آن خودداری نموده اند، جز آن جریاناتی که به ناچار و بـدون تـوجه نوشـته شـده است و از این قبیـل است آنچه بلاـذری روایت کرده و می گویـد: چون علی علیه السـلام از بیعت با ابوبکر سـرپیچی نمود، ابوبکر به عمر دسـتور داد که برود و علی را به هر نحوی که شده بیاورد. چون عمر نزد علی علیه السلام آمد، گفت و گویی میان آن دو درگرفت و علی علیه السـلام به عمر گفت: «شیری از پستان خلافت می دوشی که نیمی از آن برای خودت می باشـد، به خـدا قسم! این جوش و خروشـی که امروز، برای خلاـفت ابوبکر، از خود نشـان می دهی، فقط برای این است که فردا تو را بر دیگران مقدّم بدارد...».

و ابوبکر در آن بیماری که بـدان درگـذشت، چنین گفت: وه! از هیـچ کاری که در این دنیا کرده ام انـدوهناك و متأثّر نیسـتم مگر بر سه کار! و ای کاش که آن کارها از من سـر نزده بود... تا آنجا که گفت: امّا آن سه کاری که انجام دادم: ای کاش در خانه فاطمه را باز نمی کردم

ص:۳۰

و او را به حال خود می گذاشتم گرچه آن در برای جنگ با ما بسته شده بود...!!(۱)

و در تاریخ یعقوبی چنین ضبط شده است: ای کاش خانه فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله را بازرسی نکرده بودم و مردها را به میان خانه اش نریخته بودم، هر چند در نتیجه بسته ماندن آن، جنگ روی می داد.(۲)

مورّخان برخی از مردانی که مأموریت داشتند به خانه فاطمه علیها السلام وارد شوند را این گونه نام برده اند:

۱ - عمر بن خطّاب.

۲ - خالد بن ولید.

۳ - عبدالرحمن بن عوف.

۴ - ثابت بن شماس.

۵ - زیاد بن لبید.

۶ - محمّد بن مسلمه.

۷ - سلمه بن سالم بن وقش.

۸ - سلمه بن اسلم.

۹ - اسید بن حضیر.

۱۰ - زید بن ثابت.(۳)

و اما درباره کیفیت هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام،

۱- ۳۹. طبری، ج ۲، ص ۶۱۹؛ مروج الذهب، ج ۱، ۴۱۴؛ العقد الفرید، ج ۳، ص ۶۹؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۳۵؛ منتخب کنز، ج ۲، ص ۱۷۱؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۸۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۰و۱۳۱؛ کتاب الاموال، اباعبید، ص ۱۳۱؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۸۹.

۲- ۴۰. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۳- ۴۱. طبری، ج ۳، ص ۱۹۸و۱۹۹؛ شرح نهج، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۰-۱۳۴ و ج ۶، ص ۲۸۵.

و جریانی که بین مهاجمین و متحصّنین گذشت، چنین می نویسد: عده ای از مهاجرین، از جمله علی بن ابی طالب علیه السلام و زبیر از بیعت مردم با ابوبکر خشمگین شدند و با سلاح به سوی خانه فاطمه رفتند.(۱) به ابوبکر و عمر گزارش شد که جمعی از مهاجرین و انصار در خانه فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله با علی بن ابی طالب علیه السلام گرد آمده اند.(۲) و نیز گزارش دادند که مقصود از این اجتماع این است که با علی بیعت کنند.(۳)

ابوبکر به عمر بن خطّاب مأموریت داد که برود و آنان را از خانه فاطمه بیرون آورد و به وی گفت: چنانچه مقاومت کردند و از بیرون آمدن خودداری نمودند با آن ها جنگ کن. عمر با شعله آتشی که به همراه داشت و آن را به قصد آتش زدن خانه فاطمه برداشته بود، به سوی آن ها حرکت کرد. فاطمه چون این وضع را بدید فرمود: ای پسر خطّاب! آمده ای که خانه دختر پیامبر را آتش بزنی؟ عمر گفت: آری، مگر آن که با امت هماهنگ بشوید و بیعت کنید.(۴)

در روایت «الامامه و السیاسه» چنین آمده است: هنگامی که اینان در خانه علی گرد آمده بودند، عمر سر رسید، آنان را صدا کرد، ولی آن ها اعتنایی نکرده، از خانه بیرون نیامدند. عمر هیزم خواست و گفت: به خدایی که جان عمر در دست اوست، سوگند یاد می کنم بیرون بیایید وگرنه خانه را با کسانی که در آنند آتش خواهم زد.

به عمر گفته شد: ای ابوحفص! فاطمه در این خانه است.

۱- ۴۲. الریاض النضره، ج ۱، ص ۱۶۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۲ و ج ۶، ص ۲۹۳؛ تاریخ خمیس، ج ۱، ص ۱۸۸.
۲- ۴۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵.
۳- ۴۴. حاشیه کامل، ابن شحنه، ص ۱۱۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۴.
۴- ۴۵. العقد الفرید، ج ۳، ص ۶۴؛ تاریخ ابولفداء، ج ۱، ص ۱۵۶.

عمر پاسخ داد: باشد!!(۱)

در «انساب الاشراف» این حادثه چنین نگارش شده است: «ابوبکر برای بیعت گرفتن از علی دنبال وی فرستاد، ولی او بیعت نکرد، آن گاه عمر با شعله آتش به سوی خانه وی رهسپار گشت.

حضرت فاطمه علیها السلام به او گفت: «ای پسر خطّاب! آیا تویی که می خواهی در خانه ام را آتش زنی؟».

عمر پاسخ داد: آری!! این کار آنچه را که پدرت آورده است محکم تر می سازد».(۲)

جوهری درکتاب خود «السقیفه» چنین می نویسد: «عمر با عده ای از مسلمانان رو به خانه علی آورد تا خانه اش را با اهلش آتش زند.(۳)

و عبارت ابن شحنه مورّخ شهیر چنین است: «تا خانه و هر که در آن است را آتش بزنند».(۴)

در کنز العمال آمده است که عمر به فاطمه گفت: با این که می دانم رسول خدا هیچ کس را به اندازه تو دوست نمی داشت، ولی این حقیقت هرگز مرا از تصمیم خود باز نمی دارد و اگر این چند نفری که در خانه تو اجتماع کرده اند بیعت نکنند، دستور خواهم داد که در خانه را به روی تو آتش بزنند.(۵)

هنگامی که عبداللّه بن زبیر با بنی هاشم جنگ می کرد و آنان را در شکاف کوه محصور نموده، فرمان داد تا هیزم آورده آنان را با آتش بسوزانند، برادرش عروه بن زبیر برای تصحیح عمل عبداللّه و عذر

۱- ۴۶. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۲؛ الریاض النضره، ج ۱، ص ۱۶۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۲ و ج ۶، ص ۲؛ تاریخ خمیس، ج ۱، ص ۱۷۸.

۲- ۴۷. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶.

۳- ۴۸. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۴.

۴- ۴۹. حاشیه تاریخ کامل، ص ۱۱۲.

۵- ۵۰. کنز العمال، ج ۳، ص ۱۴۰.

آوردن از کرده اش می گفت: این کار برادرم جنبه تهدید و ترساندن داشته، همچنان که در گذشته نیز این عمل سابقه دارد، و یک وقت دیگر نیز چون بنی هاشم بیعت نکردند، هیزم آوردند تا آن ها را آتش بزنند.(۱) و مقصودش از گذشته، همین روز سقیفه بود که بنی هاشم از بیعت با ابوبکر خودداری کردند.

شاعر بزرگ مصر، حافظ ابراهیم نیز این جریان رابه یاد می آورد، آنجا که می گوید:

و قوله لعلی قالها عمر

اکرم بسامعها اعظم بملقیها

حرقت دارک لاأبقی علیک بها

ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها

ما کان غیر ابی حفص یفوه بها

أمام فارس عدنان و حامیها

عمر به حضرت علی علیه السلام گفت: چنانچه بیعت نکنی خانه ات را آتش می زنم آن چنان که یک نفر از کسان تو که در آن خانه اند جان به در نبرند، در حالی که از اشخاصی که در آن خانه بودند، دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله بود. این سخن جز از دهان ابوفحص (عمر) از دهان هیچ کس در محضر پیشوای سواران عدنان و حمایت کننده آنان (علی علیه السلام) بیرون نیامد، و کسی را جرأت گفتن چنین سخنی نبود!

یعقوبی می گوید: با جمعی آمدند و به خانه هجوم آوردند... تا آنجا که گوید: شمشیر علی شکست و به خانه درآمدند.(۲)

طبری می نویسد: عمر بن خطّاب به منزل علی آمد. طلحه، زبیر و مردمی از مهاجرین نیز در خانه بودند، زبیر با شمشیر برهنه که در دست داشت از خانه بیرون آمد و به عمر حمله کرد. در این هنگام

۱- ۵۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۰؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۸۱، طبع ایران.

۲- ۵۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵.

پایش لغزید و شمشیر از دستش افتاد، همراهان عمر بر او جستند و او را گرفتند.(۱) آن گاه علی علیه السلام را دستگیر کرده و به پیش ابوبکر بردند و گفت و شنودی در میانشان جریان یافت که مشروح آن را در بخش های بعدی خواهیم خواند.

مخالفت با بیعت ابوبکر

هر طور که بود حضرت علی علیه السلام را دستگیر کرده، نزد ابوبکر آوردند و از ایشان خواستند تا با او بیعت کند. حضرت فرمود: «من به این کار از شما سزاوارترم. هرگز با شما بیعت نخواهم کرد. سزاوار آن است که به بیعت من گردن نهید، شما زمام این کار را از انصار گرفتید و برهان و استدلالتان این بود که از خویشان رسول خدا هستید، آن ها هم حکومت را به شما تسلیم کردند، من نیز همان برهان و دلیل را برای شما اقامه می کنم، اگر از خدا می ترسید، راه انصاف پیمایید، و همان طور که انصار به شما حق دادند برای آن که شما از قوم پیغمبر بودید، شما نیز حق بدهید، وگرنه بدانید که ستمکار می باشید».

عمر گفت: دست از تو برنمی داریم تا بیعت کنی.

حضرت علی علیه السلام در جواب عمر گفت: «ای عمر! نیک بدوش که نیمی از آن برای تو خواهد بود. امروز اساس کار را به نفع او استوار کن، تا فردا آن را به تو بازگرداند، به خدا قسم! هرگز سخن تو را نپذیرم و از ابوبکر پیروی نکنم».

ص:۳۵

۱- ۵۳. طبری، ج ۳، ص ۱۹۸و۱۹۹؛ ریاض النضره، ص ۱۶۷؛ تاریخ خمیس، ج ۱، ص ۱۸۸؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۸و۱۲۲و۱۳۲و۱۳۴ و ج ۶، ص ۲؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۲۸.

ابوبکر گفت: چنانچه به رضایت و رغبت بیعت نکنی، من به اکراه از تو بیعت نمی گیرم.

ابوعبیده خطاب به حضرت علی علیه السلام گفت: ای ابوالحسن! تو نورس و جوانی، اینان پیران طایفه قریش هستند. آن مقدار که آن ها در کارها آزموده اند و شناسایی دارند، تو نداری. عقیده من این است که ابوبکر برای این کار قدرتی بیش از تو دارد و این بار را بهتر به دوش می کشد، و مرد این میدان اوست. کار را به او واگذار و فعلاً به او راضی باش، و چنانچه زنده ماندی و کهنسال شدی، البته از نظر فضیلت و خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه وآله و سبقت در اسلام و جهاد در راه خدا، برای این کار شایسته ای.

حضرت علی علیه السلام پاسخ داد: ای گروه مهاجر! بپرهیزید و از خدا بترسید و فرمانروایی محمّد را از خانه و خاندانش بیرون مبرید و خانه های خود را مرکز آن قدرت قرار مدهید، حق و موقعیت اجتماعی خاندان پیغمبرصلی الله علیه وآله را از آنان مگیرید که به خدا سوگند ای مهاجرین! ما خاندان پیغمبر تا وقتی که خواننده قرآن، فقیه در دین خدا، عالم به سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله و دلسوز به حال اجتماع باشیم، برای این کار از شما سزاوارتریم. به خدا! هرچه بخواهید در خاندان ماست، از هوا و هوس خویش پیروی نکنید که بیش از پیش از شاهراه حقیقت دور خواهید شد».

بشیر بن سعد گفت: ای علی! چنانچه انصار این سخنان را پیش از این که با ابوبکر بیعت کنند، از تو شنیده بودند حتی دو نفر درباره تو با هم اختلاف نمی کردند، ولی چه باید کرد که کار تمام شد و مردم بیعت کرده اند!

پس حضرت علی علیه السلام همچنان بر عقیده خود باقی بود، و بدون بیعت با ابوبکر به خانه خود بازگشت.

مبارزات حضرت فاطمه علیها السلام

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» از ابوبکر جوهری روایت می کند: فاطمه چون دید که چه رفتاری با آن دو نفر (علی و زبیر) کردند، پس بر در حجره خود ایستاده و گفت: «ای ابوبکر! چه زود بر خاندان رسول خدا صلی الله علیه وآله مکر ورزیدی، به خدا سوگند که تا هنگام مرگ با عمر سخن نخواهم گفت».(۱)

و به روایت دیگر فاطمه در حالی که گریه می کرد و شیون می نمود بیرون آمد و مردم را به کناری پس زد.

یعقوبی می گوید: حضرت فاطمه علیها السلام بیرون آمد و گفت: «به خدا سوگند! از خانه من باید بیرون بروید وگرنه سر خود را برهنه می کنم و با موی پریشان به درگاه خدا می نالم». آن گاه مردم از خانه بیرون رفتند و کسانی هم که در خانه بودند از آنجا خارج شدند.(۲)

ابراهیم نظام نیز می گوید: عمر روز بیعت آن چنان بر شکم و پهلوی فاطمه زد که محسن را سقط کرده، همچنان فریاد می کشید: خانه را با اهلش آتش زنید در حالی که در خانه جز علی و حسن و حسین کس دیگری نبود.(۳)

مسعودی می گوید: روز سه شنبه که روز بیعت عمومی مردم با ابوبکر بود، علی علیه السلام در مسجد پیامبر حاضر شد و به ابوبکر گفت:

۱- ۵۴. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۴ و ج ۶، ص ۲۸۶.

۲- ۵۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۳- ۵۶. ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۲۶.

«کارها را برای ما تباه ساختی و با ما در این کار مشورت نکردی و هیچ حق ما را رعایت ننمودی!!

ابوبکر در جواب گفت: آری، ولی من از فتنه و آشوب ترسیدم.(۱)

و باز یعقوبی می گویـد: جمعی به نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمدند و خواستند با وی بیعت کنند، علی علیه السلام به آنان گفت: «بامداد فردا همه با سرهای تراشیده نزد من حاضر شوید» امّا روز بعد فقط سه نفر از آن ها آمدند.(۲)

حضرت علی علیه السلام در خطبه معروف به شقشقیه، چنین می گوید: «برای من روشن بود که به حکم عقل و وظیفه ای که به عهده داشتم، چاره ای جز صبر و شکیبایی ندارم، ولی به حالتی که گویی خاک و خاشاک در چشم و استخوان در گلویم گیر کرده است، من به چشم خود می دیدم که حق مسلّمم را به تاراج می برند».

پس از آن فرمود: «بسی شگفت انگیز است که ابوبکر در زمان حیاتش از مردم درخواست می نمود که بیعتشان را فسخ نمایند، ولی چند روز به آخر عمرش نمانده بود که پیمان خلافت را برای عمر محکم بست! وه! که این دو غارتگر، خلافت را مانند پستان پر از شیر، میان خود قسمت نمودند...».(۳)

رویارویی امام علی علیه السلام با توطئه سقیفه

امام علی علیه السلام به خوبی می دانست که زمینه برای حکومت او فراهم نیست، اما وظیفه خود می دانست که برای اتمام حجّت بر

ص:۳۸

۱- ۵۷. مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۱۴؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۲-۱۴.

۲- ۵۸. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴.

۳- ۵۹. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۰؛ تذکره الخواص، ابن جوزی، باب ششم.

مردم آن عصر و زمان های بعد، به میدان آید و به رویارویی برخیزد و نشان دهد که حق با او است. اگر فعالیت های امام در این باره نبود، چه بسا آیندگان درباره خلیفه بلافصل بودن امیرمؤمنان علیه السلام شک می کردند، و این احتمال قوت می گرفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله اصرار خود بر خلافت امیرمؤمنان علیه السلام را نسخ کرده است. بنابراین، لازم بود امام پس از بیعت سقیفه به فعالیت هایی دست بزند. بر اساس روایات پرشمار و از طرق مختلف، امام پس از پیمان سقیفه، شبانگاهان حضرت زهرا علیها السلام را بر مرکب سوار می کرد و دست امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را می گرفت و به خانه مهاجر و انصار می رفت و از آنان برای گرفتن حکومت، یاری می خواست، اما به نتیجه نرسید. نظر به تفاوت جزئی روایات با یکدیگر، برخی از آن ها را می آوریم:

بنابر نقل سلمان، هنگامی که شب فرا رسید، امام علی علیه السلام، حضرت زهراعلیها السلام را بر مرکبی سوار کرد و دست امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را گرفت و به خانه همه اهل بدر و انصار رفت و حق خود را یادآور شد و آنان را به یاری فرا خواند، امّا تنها ۴۴ مرد به حضرت پاسخ مثبت دادند. حضرت به آنان فرمان داد که صبح فردا با سرهای تراشیده و سلاح برای بیعت تا پای جان حاضر شوند. صبح روز بعد تنها سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام حاضر شدند.

شب بعد دوباره حضرت به در خانه آنان رفت و از آنان کمک خواست. گفتند: «صبح زود می آییم». اما دوباره همان چند نفر آمدند. شب سوم نیز حضرت از آن ها یاری خواست. دوباره همانان

آمدند. وقتی حضرت چنین دید، در خانه نشست و به گردآوری و تفسیر قرآن مشغول شد.(۱)

از جمله پاسخ های انصار در برابر کمک خواستن حضرت زهرا علیها السلام این بود: ای دختر رسول خدا! بیعت ما با ابوبکر گذشت. اگر همسر و پسر عمویت از ابوبکر پیشی گرفته بود، با او بیعت می کردیم.

امام علی علیه السلام درباره همین بهانه است که فرمود: «آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله را در خانه اش رها کنم و بر سر حکومت با مردم نزاع کنم؟» حضرت زهراعلیها السلام نیز این عمل امیرالمؤمنین علیه السلام را تأیید می کرد.(۲)

معاویه در نامه ای به امام علی علیه السلام برای زخم زبان، از این کار امام یاد می کند و باز می گوید: چگونه با حضرت زهراعلیها السلام و فرزندانش به خانه مردمان می رفت تا یاری اش کنند، ولی کسی به یاری اش برنخاست.(۳)

در روایت دیگر است که عده ای خدمت امام علی علیه السلام رسیدند و خواستار بیعت با حضرت شدند. امام به آنان فرمود: «فردا برای این کار با سرهای تراشیده (برای جنگ) بیایید». فردا تنها سه نفر آمدند.(۴)

راه های بیعت

راه های بیعت

می توان مسلمانان را در آغاز بیعت ابوبکر به سه دسته تقسیم کرد:

ص:۴۰

۱- ۶۰. الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۰۶ و ۲۰۷؛ کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۵۸۰ و ۵۸۱.
۲- ۶۱. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۹و۳۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۳.
۳- ۶۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۷.
۴- ۶۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶.

الف) هواخواهان ابوبکر

از میان کسانی که هواخواه ابوبکر بودنـد، می توان از عمر، ابوعبیـده، عویم بن ساعـده، معن بن عـدی، عبـدالرحمن بن عوف، سالم مولی ابوحذیفه، بشیر بن سعد و اسید بن حضیر نام برد. روشن است که بیعت گرفتن از اینان برای ابوبکر بسی آسان بود.

ب) بی اعتناها

شمار این کسان فراوان بود؛ از جمله آنان که پس از سقیفه وقتی حضرت زهرا علیها السلام به درِ خانه هایشان می رفت، پاسخ می دادند: ای دختر رسول خدا! بیعت ما با ابوبکر گذشت. اگر همسـر و پسر عمویت از ابوبکر پیشی گرفته بود، با او بیعت می کردیم.(۱)

گویی برای اینان فرقی نداشت که علی علیه السلام جانشین پیامبر باشد یا ابوبکر و یا کس دیگر.

بنابراین، بیعت گرفتن از این گروه نیز سخت نبود.

ج) مخالفان

ج) مخالفان

در آغـاز، مخالفـان بیعت بـا ابوبکر فراوان بودنـد، امـا بـا شـیوه هـای مختلفی که مـدعیان خلافـت به کار بردنـد، به سـرعت از شمارشان کاسـته شد. برخی با رغبت و برخی از روی ناچاری بیعت کردند، و برخی هرگز حاضـر به بیعت نشدند. راه هایی را که برای بیعت گرفتن از این دسته به کار می بردند، عبارت بودند از:

استدلال و موعظه

ابوبکر در سـخنرانی خود در سـقیفه، نمونه هایی از فـداکاری ها و خـدمات مهاجرین را برشـمرد و از مناقب انصار به گونه ای سخن

ص:۴۱

۱- ۶۴. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۹.

گفت که در مقابل مناقب مهاجران ناچیز نماید و چنین نتیجه گرفت که ریاست عامه با مهاجران است و وزارت با انصارو در امور با انصار مشورت می شود.(۱) همچنین از اختلاف اوس و خزرج یاد کرد و گفت: که اگر خلافت به یکی از اینان رسد، دیگری زیر بار نخواهد رفت.(۲) ابوعبیده نیز در سقیفه زبان به نصیحت گشود که انصار، نخستین یاوران پیامبر بوده اند و نکند که نخستین تغییر دهنده در دین او باشند.(۳)

تطمیع

نقل است که پیامبرصلی الله علیه وآله ابوسفیان را برای گردآوری صدقات فرستاده بود. چون بازگشت و خبر رحلت پیامبر و جانشینی او را شنید، خلافت او را نپذیرفت و در ظاهر خواست به حمایت از امام علی علیه السلام و عباس بشتابد. عمر با ابوبکر در این باره سخن گفت که ما از شرّ او در امان نیستیم. از این رو، ابوبکر صدقاتی را که ابوسفیان آورده بود، به او بخشید و بدین سان، ابوسفیان به خلافت ابوبکر رضایت داد.(۴)

پس از پایان یافتن بیعت، ابوبکر از بیت المال برای زنان مهاجر و انصار مقرری تعیین کرد. او در ظاهر این کار را به عنوان وظیفه حاکم انجام می داد، اما واکنش یکی از زنان نشان می دهد که این عطاها برای فروکش کردن مخالفت ها بوده است. هنگامی که زید بن ثابت، سهم یکی از زنان قبیله بنی عدی را به او می داد، زن پرسید:

۱- ۶۵. ر. ک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۹و۲۲۰؛ الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۳؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۴.
۲- ۶۶. البیان و التبیین، جاحظ، ج ۳، ص ۱۹۹.
۳- ۶۷. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۴.
۴- ۶۸. السقیفه و فدک، جوهری، ص ۳۹.

این چیست؟ زیـد گفت: عطـای ابوبکر است که برای زنـان مقرر کرده است. زن گفت: آیـا برای گرفتن دینم به من رشوه می دهید؟ به خدا سوگند! هرگز نمی پذیرم.(۱)

هنگامی که عمر و ابوبکر آگاه شدند که عده ای از یاران امام علی علیه السـلام مشـغول طرح نقشه ای علیه آنان هسـتند، برای مشـاوره به دنبـال ابوعبیـده و مغیره بن شـعبه فرسـتادند. مغیره پیشـنهاد داد که برای عباس و فرزنـدانش سـهمی از خلافت مقرّر دارنـد. بـدین رو، در دومین شب رحلت پیامبرصـلی الله علیه وآله، چهـار نفری به خانه عباس رفتنـد و ابوبکر موضوع را مطرح کرد، امّـا عبـاس به او گفت: اگر این حقّ توست که ما به آن نیاز نـداریم و برای خود محکم نگه دار، و اگر حق مؤمنان است، تـو نمی توانی چنین بـذل و بخشـش کنی، و اگر حق مـاست، حق خود را کامـل می خواهیم و به گرفتن بخشـی از آن راضـی نیستیم.(۲)

تهدید

روش دیگر برای گرفتن بیعت، تهدیـد بـود. نمونه بـارز آن، تهدیـد به آتش زدن خـانه امـام علی علیه السـلام است.(۳) که بر اساس برخی روایات، این تهدید عملی شد.(۴) همچنین چند بار امام علی علیه السلام را برای بیعت، تهدید به قتل کردند.

۱- ۶۹. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۳.

۲- ۷۰. ر. ک: شرح نهج البلاغه، ابن سعد، ج ۱، ص ۲۲۰و۲۲۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴-۱۲۶؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۳۲و۳۳.

۳- ۷۱. السقیفه و فدک، جوهری، ص ۴۰؛ الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۳۰؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۵۱؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۱۰؛ الجمل أو النصره فی حرب البصره، شیخ مفید، ص ۵۷.

۴- ۷۲. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۵۸۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۱.

ضرب و جرح

فاطمه زهراعلیها السلام یکی از کسانی است که در این راه به شدّت مورد ضرب و جرح قرار گرفت.(۱) در ایام رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عده ای بادیه نشین (قبیله اسلم) برای تهیه توشه به مدینه آمدند و با ابوبکر بیعت کردند. عمر در برابر بیعتی که کردند، خواروبار مورد نیاز را به آنان داد و از آنان خواست که مردم را به زور برای بیعت جمع کنند و در صورت امتناع آنان را بکشند. بادیه نشین ها با چوب به مردم حمله می کردند و آنان را به زور برای بیعت می آوردند.(۲) ماجرای حمله ور شدن به سعد بن عباده در سقیفه، نمونه دیگر از ضرب و جرح است که پیشتر گذشت.

قتل

شهادت حضرت فاطمه علیها السلام نمونه بارز آن است.(۳) مالك بن نویره کسی است که در پی اعتراض به خلافت ابوبکر، خلیفه دستور قتل او را به خالد بن ولید صادر کرد و سرانجام به دست خالد کشته شد.(۴) بسیاری از کسانی که در جنگ های ارتداد به دستور ابوبکر کشته شدند، در واقع حاضر به بیعت با او نبوده و خلافت او را قبول نداشتند. از این رو، حاضر به پرداخت زکات نمی شدند، نه این که اصل زکات را قبول نداشته باشند. یکی از این قبایل، قبیله کنده است که فرستادگان ابوبکر شمار بسیاری از آن ها را کشتند.

---

۱ - ۷۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۸؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹؛ کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۵؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۱۲.

۲- ۷۴. الجمل أو النصره فی حرب البصره، شیخ مفید، ص ۵۹.

۳- ۷۵. الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۱۲.

۴- ۷۶. ر.ك: بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۴۸۸؛ کتاب الرده، واقدی، ص ۱۰۳-۱۰۸؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۲۰-۲۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲-۳۴.

واقدی، به تفصیل، داستان قبیله کنده را نقل می کند(۱) و از آن به دست می آید که این قبیله حاضر به بیعت با ابوبکر نبوده اند، و زکات نیز به او نمی پرداخته اند. پاره ای از شواهد آن، چنین است:

۱ - چون زیاد بن لبید، قبیله کنده را به بیعت با ابوبکر دعوت کرد، رئیس آنان اشعث بن قیس به او گفت: «اگر همه مردم با او بیعت کنند، ما نیز بیعت خواهیم کرد».(۲) این سخن نشان می دهد که مخالفت بر سر حکومت ابوبکر بوده است.

۲ - حارثه بن سراقه، از بزرگان کنده به مناسبتی چنین گفت: «هنگامی که رسول خدا زنده بود از او پیروی می کردیم. حال اگر مردی از اهل بیت او جانشین شود، از او پیروی خواهیم کرد. اما پسر ابوقحافه بر ما بیعت و طاعتی ندارد».(۳)

۳ - اشعث بن قیس پس از دعوت مردم کنده به اتحاد در برابر فرستادگان ابوبکر و نهی از پرداخت زکات، چنین گفت: می دانم که عرب زیر بار اطاعت از بنی تمیم بن مره (قبیله ابوبکر) نمی رود و بنی هاشم را رها نمی کند.(۴)

۴ - هنگامی که زیاد بن لبید، قبیله بنی ذهل (از قبایل کنده) را به پیروی با ابوبکر فراخواند، حارث بن معاویه، از بزرگان قبیله، به او گفت: چرا اهل بیت پیامبر را کنار گذاشتید در حالی که آنان به خلافت سزاوارترند؛ زیرا خدای عزّوجلّ می فرماید: «أُولُوا

ص:۴۵

۱- ۷۷. کتاب الرده، ص ۱۶۷-۲۱۵.

۲- ۷۸. همان، ص ۱۶۷ ؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۵۵.

۳- ۷۹. کتاب الرده، ص ۱۷۱؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۵۸.

۴- ۸۰. کتاب الرده، ص ۱۷۵؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۶۰.

الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ».(۱) به خدا سوگند، شما به علت حسد، حکومت را از اهلش گرفتید. من نمی توانم بپذیرم که پیامبر بدون نصب رهبر برای مردم از دنیا برود. از ما دور شو.(۲)

۵ – پس از سخنان حارث، عرفجه بن عبداللّه ذهلی گفت: «به خدا سوگند! حارث بن معاویه درست می گوید. این مرد را از میان خود بیرون کنید. رفیق او (ابوبکر) شایسته خلافت نیست و به هیچ وجه مستحق آن نیست. مهاجرین و انصار در مورد این امت، آگاه تر از پیامبر نیستند.(۳)

ص:۴۶

۱- ۸۱. سوره انفال، آیه ۷۵.

۲- ۸۲. کتاب الرده، ص ۱۷۶و۱۷۷؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۶۰و۶۱.

۳- ۸۳. کتاب الرده، ص ۱۷۷؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۶۱.

نتایج و آثار سقیفه

نتایج و آثار سقیفه

حادثه ای در اسلام سراغ نداریم که ضررش بر اسلام و مسلمین، همانند حادثه سقیفه باشد. این واقعه آثاری را از این قبیل بر جای گذارد:

۱ – اختلاف بین مسلمانان

با وجود این که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر جانشین بعد از خود تصریح و نصّ کرده بودند و حضرت علی علیه السلام را به عنوان خلیفه معین نموده بودند ولی با کاری که در سقیفه انجام گرفت اولین اختلاف که همان اختلاف بر سر مسأله خلافت و جانشینی پیامبرصلی الله علیه وآله است پدید آمد. اختلافی که منجرّ به قتل و غارت و خونریزی بسیاری در بین مسلمانان بوده است.

۲ – ظلم و تعدّی نسبت به اهل بیت علیهم السلام

از جمله آثار سقیفه، ظلم و تعدّی و خانه نشینی بود که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به آن مبتلا شدند؛ خصوصاً در عصر بنی امیه و بنی عباس و این تنها اختصاص به اهل بیت نداشت بلکه شیعیان آنان نیز از این آزار و اذیت ها بی بهره و نصیب نبودند.

امام باقرعلیه السلام می فرماید: «و قُتِلَتْ شیعتنا بکلّ بلده، و قطّعت الأیدی و الأرجل علی الظنّه، و کان من یذْکَر بحبّنا و الانقطاع الینا سجن

ص:۴۷

او نهب ماله او هدِّمت داره»؛[(۱)] «شیعیان ما در هر شهری کشته شدند و دست ها و پاهای آنان با هر ظنّ و گمان قطع شد. و هر کسی که به عنوان محبّت و ارتباط با ما یاد می شد زندانی می شد و یا این که اموالش به غارت می رفت و یا خانه اش خراب می گشت».

۳ – ظلم والیان

از آثار سقیفه این بود که خلافت اسلامی از مسیر صحیح آن منحرف شد و به دست افرادی ظالم و جائر قرار گرفت که به اسم اسلام بر مردم حکمرانی کرده و اهداف شوم خود را با ظلم و ستیز پیش بردند. کار به جایی رسید که مراتع و مناطق سرسبز را ملک قریش نمودند و مردم را از آن بی بهره ساختند. معاویه والیانی را بر ممالک و شـهرهای اسلامی گماشت که هر کدام به نوبه خود ثروت های مسلمین را به یغما بردند. عقبه بن هبیره اسدی خطاب به معاویه می گوید:

معاوی انّنا بشر فأسجح

فلسنا بالجبال و لا الحدید

اکلتم ارضَنا و جَرَد تُمونا

فهل من قائم او من حصید

ذروا جور الخلافه و استقیموا

و تأمیر الأراذل و العبید[(۲)] «ای معاویه! همانا ما نیز بشریم، پس بر ما سهل و آسان گیر. ما همانند کوه ها و آهن نیستیم.

محصولات زمین ما را خوردید و آن ها را خالی نمودید، پس آیا زراعتی پا بر جا یا چیده شده باقی مانده است؟

رها کنید جور خلافت را و استقامت و اعتدال پیشه کنید، و از امارت اراذل و بردگان بپرهیزید».

۱– ۸۴. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۵۰.

۲– ۸۵. خزانه الأدب، ج ۵، ص ۲۲۵.

فـان فلوتن می گویـد: «به جای این که خلفای بنی امیه تـدابیری را برای حسابرسـی از والیان خود اتخاذ کننـد و آنان را از ظلم منع نمایند، مشاهده می کنیم که خودشان در تقسـیم اموالی که با آن وضع فضاحت بار جمع کردند سـهیم می شوند، و معنای این کـار رضایت خلفا به سوء تصـرّف عاملان آنان در کشورها و شـهرها است. اضافه بر این که این خود دلیل بر آن است که برخی از آنان هدفشان در درجه اول مصالح خزینه مرکزی بوده است».(۱)

احمد امین مصـری می گوید: «... اهل سنت امامان خود را به طور صریح انتقاد نکردند و هنگامی که ظلم نمودند در مقابلشان نایسـتادند، و هنگامی که سـتم کردنـد آنان را در راه مسـتقیم قرار ندادنـد، و احکامی را که بتواند جلوی ظلم خلیفه را بر امت بگیرد وضع نکردنـد، بلکه در مقابـل آنان تسـلیمی داشـتند که ناخوشاینـد بود، و لـذا آنان بزرگ ترین جنایت را بر امت وارد ساختند».(۲)

او همچنین در کتاب «یوم الاسـلام» می نویسد: «رسول خدا صلی الله علیه وآله در آن مرضی که با آن از دنیا رحلت کرد، قرار بود متولّی امر مسـلمین را برای بعـد از خود معین کنـد، آنجـا که بنـابر نقـل صـحیحین فرمود: «بیاوریـد قلم و کاغـذ تـا نامه ای بنویسم که بعد از من گمراه نشوید... ولی آنان امر خلافت را برای هر کسـی از مسلمانان که خود خواستند قرار دادند، و لذا تا این زمان در امر خلافت اختلاف وجود دارد. اسـلام در عصـر رسول خداصـلی الله علیه وآله قوی و متین بود، ولی چون از دنیا رحلت نمود معرکه های خانمان سوز شروع شد».(۳)

۱- ۸۶. السیاده العربیه، ص ۲۸.

۲- ۸۷. ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۲۵.

۳- ۸۸. یوم الاسلام، ص ۴۱.

او همچنین در کتاب «فجر الاسلام» می گوید: «چون بنی امیه خلافت را به دست گرفتند، عصبیت همانند عصر جاهلیت به حال خود بازگشت».(۱)

عباس محمود عقاد می گوید: «قیام دولت بنی امیه بعد از عصر خلافت، حادثه ای عظیم و پر خطر در تاریخ اسلام و تاریخ عالم بود».(۲)

مصطفی رافعی می نویسد: «در عصر بنی امیه، شما انقلابی گسترده بلکه ریشه ای در تطبیق خلافت به عنوان نظام حکومتی مشاهده می کنید. حکومتی که از جوهر اولش به عنوان یک عمل دینی دور شده است. در این عصر بود که خلیفه برای خود کاخ می سازد و سریر انداخته و شرط بر پا می دارد... در این عصر است که معاویه سنت جدیدی را به راه انداخته است و برای پیاده کردن و تثبیت آن، تمام حیله ها را به کار گرفته، تا این نظام بین عموم مسلمانان مورد متابعت قرار گیرد».(۳)

محمّد رشید رضا می گوید: «... چگونه بنی امیه بعد از آن، حکومت اسلام را فاسد نمود و قواعد آن را خراب کرد و برای مسلمانان حکومت ابدی جعل نمود. پس وزر آن و وزر هر کس که به آن عمل کرده و عمل می کند تا روز قیامت بر گردن او است».(۴)

۴ – تحقیر مردم

سقیفه بنی ساعده و آنچه در آن انجام گرفت منشأ شد تا حاکمانی

۱- ۸۹. فجر الاسلام، ص ۷۹.
۲- ۹۰. معاویه فی المیزان، عباس محمود عقاد، ج ۳، ص ۵۴۲.
۳- ۹۱. الاسلام نظام انسانی، مصطفی رافعی، ص ۳۰.
۴- ۹۲. تفسیر المنار، ج ۵، ص ۱۸۸.

که بعد از آن واقعه هر کدام به حکومت رسیدند با تحقیر مردم بر گرده آنان سوار شده و بر آنان حکمرانی نمودند.

۵ – بی اعتنایی به ارزش ها

یکی دیگر از عوارض و آثار سقیفه زیر پا گذاشتن ارزش های اسلامی و مسائل اخلاقی به جهت رسیدن به اهداف سیاسی خود است، همان گونه که معاویه به جهت تسلّط بر بلاد مسلمین، از معاهده ای که با امام حسن مجتبی علیه السلام بسته بود سر باز زد و آن را زیر پای خود گذاشت.

ص:۵۱

استبعاد واقعه از طرف اهل سنت!!

استبعاد واقعه از طرف اهل سنت!!

از جمله حوادثی که در طول تاریخ اسلامی و علی الخصوص یکی دو دهه اخیر در مجامع اهل سنت و حتی برخی از شیعیان مطرح می شود موضوع هجوم به خانه حضرت علی علیه السلام بعد از وفات رسول خدا است، و آن جسارت ها و اهانت هایی که بر آن حضرت و همسر معصومه اش وارد شد.

به رغم این که بسیاری از مصادر فریقین به این واقعه دردناک اشاره بلکه تصریح کرده اند ولی برخی از مخالفان گوش خود را بر این واقعه مهم بسته و درصدد توجیه یا دفاع از عاملان آن برآمده اند!! و با احتمالات و سؤال های بی جهت که می کنند درصدد بسته شدن این پرونده برآمده اند!! گاهی می گوید: مگر حضرت علی علیه السلام در آن موقع نبود تا از حضرت زهراعلیها السلام دفاع کند؟ چگونه باورش ممکن است که بگوییم حضرت علی علیه السلام در مقابل این وقایع سکوت اختیار کرده است؟! چگونه خلافت از او گرفته شد و سکوت کرد؟! مگر حضرت علی علیه السلام همان شجاعی نیست که قلعه خیبر را فتح کرده و شجاعان از مشرکان را به خاک و خون کشید؟! چرا صحابه که این واقعه را دیدند سکوت اختیار کرده و از حضرت دفاع نکردند؟!...

اینک جا دارد این سؤال ها را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

ص:۵۲

۱ – ملاحظه وضعیت سیاسی

کسانی که کمترین مطالعه در تاریخ اسلامی را داشته و در مورد آن تفکّر و تأمل کرده اند پی می برند به این که کاری را که امام علی علیه السلام در آن عصر و زمان انجام داد عین صواب و مطابق حق بود. آیا حضرت می توانست با افرادی همچون ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه و أُسید و بشیر با پشتیبانی قبیله بنی اسلم درگیر شود که همگی راه ها و کوچه های شهر مدینه را با اسلحه و مشعل های آتشین خود پر کرده و در جستجوی مخالفان انقلاب مسلح خود بودند تا با او به مقابله بپردازند؟ آیا اگر حضرت با آن ها به مقابله می پرداخت اثری از اسلام باقی می ماند؟

با یک بررسی و سیر اجمالی در موقعیت سیاسی - اجتماعی آن زمان پی می بریم که اسلام و مسلمین از هر طرف مورد هجوم و خطر قرار گرفته بود؛ از طرفی در محاصره دشمنان خارجی از ایران و روم بوده و از طرف دیگر گرفتار مدعیان نبوت و منافقان و ستون پنجم دشمن بود، کسانی که به جهت ضربه زدن به اسلام، وارد اسلام شده و هرگز به دنبال حفظ منافع اسلام نبودند، بلکه درصدد ضربه زدن به اسلام در مواقع حساس بودند.

آری، به خاطر اسلام و به جهت اینکه دین خدا به دست ما برسد باید یک نفر که بر حق و حقیقت است جانفشانی و از خودگذشتگی کند و با صبر و بردباری که می نماید به اهداف بلند مدت خود برسد و او کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام نبود.

۲ – ابراز کینه ها

در روایات بسیاری از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل شده که زود است امت او

کینه ها و عقده هایی را که از اسلام و رسول خداصلی الله علیه وآله و حضرت علی علیه السلام داشتند بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله بر علی علیه السلام وارد کنند.

حاکم نیشابوری به سند خود از حیان اسدی نقل کرده که گفت: «سمعت علیاً یقول: قال لی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: انّ الأمه ستغدر بک بعدی و انت تعیش علی ملّتی و تقتل علی سنّتی، من احبّک احبنی و من ابغضک ابغضنی، و انّ هذه ستخضب من هذا یعنی لحیته من رأسه»؛(۱) «از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله به من فرمود: همانا امت زود است که بعد از من بر تو نیرنگ کنند در حالی که تو بر ملت من بوده و بر سنت من قتال می کنی، هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است، و به طور حتم زود است که محاسنت به خون سرت خضاب شود.»

او نیز به سندش از ابن عباس نقل کرده که گفت: «قال النبی صلی الله علیه وآله لعلی علیه السلام: أما انّک ستلقی بعدی جهداً. قال: فی سلامه من دینی؟ قال: فی سلامه من دینک»؛(۲) «پیامبرصلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: آگاه باش! همانا زود است که بعد از من متحمل مصائبی شوی. حضرت علی علیه السلام فرمود: آیا در سلامت دینم هستم؟ حضرت فرمود: در سلامت دینت هستی.»

ابن عساکر به سندش از انس بن مالک نقل کرده که گفت: «خرجنا مع رسول اللَّه صلی الله علیه وآله، فمرّ بحدیقه فقال علی - رض - : ما احسن هذه الحقیقه! قال: حدیقتک فی الجنه احسن منها، حتی مرّ بسبع حدائق، کلّ ذلک یقول علی: یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله! ما احسن هذه الحدیقه، فیرد علیه النبی صلی الله علیه وآله: حدیقتک فی الجنه أحسن منها. ثم وضع النبی صلی الله علیه وآله رأسه علی

۱- ۹۳. مستدرک حاکم، کتاب معرفه الصحابه، ح ۴۶۸۶.

۲- ۹۴. همان، ح ۴۶۷۷.

احدی منکبی علی فبکی، فقال له علی: مایبکیک یا رسول اللَّه؟ قال: ضغائن فی صدور اقوام لایبدونها لک حتی أفارق الدنیا. فقال علی – رض – فما اصنع یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله؟ قال: تصبر. قال: فان لم استطع؟ قال: تلقی جمیلًا (او جهداً). قال: و یسلم لی دینی؟ قال: و یسلم لک دینک»؛(۱) «ما با رسول خدا صلی الله علیه وآله از مدینه خارج شدیم، گذرمان به باغی افتاد. علی – رض – عرض کرد: چه قدر این باغ زیباست؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: باغ تو در بهشت از این زیباتر است. تا این که از هفت باغ گذر کرد و در تمام آن ها علی می گفت: ای رسول خدا! چه قدر این باغ زیباست، و پیامبرصلی الله علیه وآله در جواب او می فرمود: باغ تو در بهشت از این زیباتر است. آن گاه پیامبرصلی الله علیه وآله سر خود را بر یکی از شانه های علی علیه السلام گذاشت و گریست. علی علیه السلام به او عرض کرد: چه چیز شما را به گریه درآورد ای رسول خدا؟ حضرت فرمود: کینه هایی در سینه های اقوامی که آن ها را بر سر تو نمی ریزند تا اینکه از دنیا رحلت کنم. علی – رض – عرض کرد: چه کنم ای رسول خداصلی الله علیه وآله؟! حضرت فرمود: صبر می کنی. علی علیه السلام عرض کرد: اگر نتوانستم؟ فرمود: به پیشواز امر زیبا [دشوار] می روی. حضرت عرض کرد: آیا دینم سالم خواهد بود؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: دینت سالم خواهد بود.»

۳ – قصد کشاندن اهل بیت علیهم السلام به درگیری

مردم باید بدانند که هجوم بر خانه حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام اهداف دیگری نیز داشت که یکی از آن ها کشاندن پای اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله به معرکه نزاع و درگیر کردن آن هاست تا در این درگیری متعرض اهل بیت شده و آن ها را نابود ساخته و تصفیه

ص:۵۵

۱– ۹۵. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۲۳.

سیاسی نمایند و از این طریق اسلام را نابود کنند. و لذا حضرت علی علیه السلام از این توطئه شوم آگاه بود و می دانست که چه نقشه هایی برای ضربه زدن به اسلام از داخل و خارج کشیده شده تا با اهداف بلند پیامبرصلی الله علیه وآله مقابله کنند، و با تدابیر حکیمانه ای که حضرت اندیشید همه نقشه های آنان را نقش بر آب کرد.

مگر نبود که پیامبرصلی الله علیه وآله در ابتدای بعثت به جهت کمبود یار و یاور از مسلمانان، با تدبیر و اندیشه و آرام آرام اهداف خود را پیگیری می کرد و دست به جنگ و جهاد نمی زد و حتی بعد از هجرت تا مدت ها این سیاست به جهت ضعف اسلام و مسلمانان ادامه داشت تا اینکه اسلام قدرت پیدا کرد و مسلمانان قوت گرفتند. حال اگر مسلمانان با آن تعداد کمی که بودند دست به شمشیر برده و با قریش می جنگیدند، هرگز پیامبرصلی الله علیه وآله نمی توانست به اهداف عالی خود برسد، و بدون هیچ گونه نتیجه ای به دست دشمنانش به قتل می رسید و اصحاب و پیروانش نیز مورد شکنجه قرار می گرفتند. و لذا حکمت و تدبیر حکیمانه حضرت بر این تعلق گرفت که دعوت او همراه با صبر بر اذیت و آزار و شکنجه دوام یافته تا به اهداف عالی خود نایل گردد، تا خوب از بد تمییز داده شده و نخبه ها رو شوند.

این سیاست حکیمانه و هوشمندانه به طور وضوح و آشکار از حضرت علی علیه السلام بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله تکرار شد و حضرت علی علیه السلام با صبر و تحمل مصائب بر خود و اهل بیتش و بعد از او امامان معصوم از ذریه آن حضرت علیهم السلام با صبوری و تدبیر عاقلانه ای که داشتند این هدف والا را دنبال کرده و به مقصد نهایی رساندند.

ص:۵۶

آری،با این بیان می توانیم عملکرد حضرت علی علیه السلام را بعد از هجوم به خانه فاطمه زهراعلیها السلام و دست به شمشیر نبردنش را توجیه کنیم، توجیهی که بس عاقلانه به نظر می رسد.

۴ – تشبیه به مقتل عثمان

به مخالفان می گوییم: مگر نبود که مردم و از آن جمله برخی از صحابه به خانه عثمان بن عفان هجوم برده و متعرض او و همسرش شدند و بعد از چند روز محاصره، او را به قتل رساندند؟! شما چه توجیهی برای آن دارید، همان توجیه را نیز ما برای هجوم به خانه حضرت علی و فاطمه علیهما السلام می نماییم.

ترمذی در باب مناقب عثمان بن عفان به سندش از ابوسهله نقل کرده که گفت: «قال عثمان یوم الدار: انّ رسول اللَّه صلی الله علیه وآله قد عهد الی عهداً فأنا صابر علیه»؛(۱) «عثمان هنگام حمله به خانه اش گفت: همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله با من عهدی کرده و من بر آن صبر خواهم کرد.»

عایشه می گوید: «قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله فی مرضه: وددت انّ عندی بعض اصحابی. قلنا: یا رسول اللَّه! ألا ندعو لک ابابکر؟ فسکت. قلنا: ألا ندعو لک عمر؟ فسکت. قلنا: ألا ندعو لک عثمان؟ قال: نعم. فجاء فخلا به، فجعل النبی صلی الله علیه وآله یکلّمه و وجه عثمان یتغیر. قال قیس: فحدّثنی ابوسهله: مولی عثمان انّ عثمان بن عفان قال یوم الدار: انّ رسول اللَّه صلی الله علیه وآله عهد الی عهداً فأنا صائر الیه ...»؛(۲) «رسول خداصلی الله علیه وآله در مرضش فرمود: دوست دارم برخی از اصحابم نزد من باشند. عرض کردیم: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله! می خواهی تا ابوبکر را صدا زنیم؟ حضرت سکوت کرد. عرض کردیم: آیا عمر را صدا زنیم؟ باز پیامبرصلی الله علیه وآله سکوت کرد. گفتیم: آیا

۱- ۹۶. سنن ترمذی، ح ۳۷۱۱.

۲- ۹۷. سنن ابن ماجه، ح ۱۱۳.

عثمان را بخوانیم؟ حضرت فرمود: آری. عثمان آمد و با حضرت خلوت نمود. پیامبرصلی الله علیه وآله شروع به صحبت با او کرد و صورت عثمان تغییر می کرد. قیس گفت: مرا ابوسهله مولی عثمان حدیث کرد که عثمان بن عفان در آن روزی که به خانه اش هجوم آوردند گفت: همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله عهدی با من کرده و من به سوی آن در حرکتم ...».

این حدیث با همین مضمون یا شبیه آن را جماعتی از محدثان اهل سنت ذکر کرده اند از قبیل:

- حاکم نیشابوری.(۱)

- احمد بن حنبل.(۲)

- ابن ابی شیبه.(۳)

- ابویعلی موصلی.(۴)

- ابن حبان.(۵)(۶)

- بزار.(۷)

- متقی هندی.(۸)

- ذهبی.(۹)

۱- ۹۸. المستدرک علی الصحیحین، ح ۴۵۴۳.

۲- ۹۹. مسند احمد، مسند عثمان بن عفان، ح ۴۰۷و۵۰۱ و مسند النساء، باب حدیث عائشه، ح ۲۴۲۹۸.

۳- ۱۰۰. المصنف، کتاب الفضائل، باب ذکر فی فضل عثمان، ح ۳۲۰۲۸ و کتاب الفتن، باب ما ذکر فی عثمان، ح ۳۷۶۴۶.

۴- ۱۰۱. مسند ابی یعلی، باب مسند عائشه، ح ۴۸۰۳.

۵- ۱۰۲. صحیح ابن حبان، کتاب التاریخ، باب ذکر عهد المصطفی الی عثمان بن عفان، ح ۶۸۷۹.

۶- ۱۰۳.

۷- ۱۰۴. مسند بزار، مسند عثمان بن عفان، ح ۴۰۲.

۸- ۱۰۵. کنز العمال، کتاب الفضائل، باب فضائل عثمان بن عفان، ح ۳۶۲۷۴.

۹- ۱۰۶. سیر اعلام النبلاء، ترجمه عثمان بن عفان.

– ابن اثیر.(۱)

– ابن خلدون.(۲)

ابن کثیر از خنساء نقل کرده: «انّها کانت فی الدار و دخل محمّد بن ابی بکر و اخذ بلحیته و اهوی بمشاقص معه فبحأ بها فی حلقه فقال: مهلاً یا ابن اخی! فواللّه لقد اخذت مأخذاً ما کان ابوک لیأخذ به، فترکه و انصرف مستحییاً نادماً، فاستقبله القوم علی باب الصفه فردّهم طویلاً حتی غلبوه، فدخلوه و خرج محمّداً راجعاً، فاتاه رجل بیده جریده یقدمهم حتی قام علی عثمان فضرب بها رأسه فشجّه فقطر دمه علی المصحف حتی لطخه ثم تعاوروا علیه، فأتاه رجل فضربه علی الثدی بالسیف و وثبت نائله بنت الفرافصه الکلبیه فصاحت و القت نفسها علیه و قالت: یا بنت شیبه أیقتل امیرالمؤمنین؟! و اخذت السیف فقطع الرجل یدها، و انتهبوا متاع الدار ...»؛(۳) «من در خانه عثمان بودم که محمد بن ابوبکر داخل شد و محاسن او را گرفت و چوب دستی خود را در حلق او نمود. عثمان گفت: آهسته، ای فرزند برادر! به خدا سوگند! من تصمیمی دارم که پدرت چنین تصمیمی را نداشته است. محمد بن ابی بکر او را رها کرد و در حالی که پشیمان و حیا کرده بود از او جدا شد. قوم بر در صفّه به سراغ عثمان آمدند و او آنان را از خود دور کرد تا اینکه بر او غلبه کردند و در حالی که محمد بن ابوبکر بیرون آمده بود آن ها وارد خانه شدند. فردی که جلو همه بود و چوب دستی داشت بالای سر عثمان آمد و با آن به سر او کوبید که سرش شکاف برداشت و خونش بر روی قرآن ریخت. آن گاه از هر طرف بر او هجوم بردند و مردی با شمشیر بر

۱– ۱۰۷. الکامل فی التاریخ، حوادث سال ۳۵، ذکر مقتل عثمان.

۲– ۱۰۸. تاریخ ابن خلدون، باب حصار عثمان و قتله.

۳– ۱۰۹. البدایه و النهایه، فصل صفه قتل عثمان.

سینه او زد. نـائله دختر فرافصه کلبی جلو آمـد و فریـاد کشـید و خودش را بر روی عثمان انـداخت و گفت: ای دختر شـیبه! آیا امیرالمؤمنین کشته می شود؟ او شمشیر را گرفت، ولی آن مرد دست او را از بدن جدا کرد. آنگاه مردم آنچه را در خانه بود به غارت بردند ...».

با این وضع چگونه صبر و سـکوت عثمان – بنابر این نقل ها – را توجیه می کنید؟ چرا صـحابه و مسـلمانان سـکوت کرده و از عثمان دفاع نکردنـد؟ چرا عده ای متعرض این واقعه و حادثه شدند؟ چطور برخی از افراد جرأت کرده و متعرض همسـر عثمان شدند؟ هر توجیهی که در این باره داشـته باشید درباره حضرت علی علیه السلام و حضرت زهراعلیها السلام هم می کنیم. ولی – مع الاـسف – اهـل سـنت قصه عثمان را قبول کرده و آن را می پذیرنـد و بر آن روضه خوانی می کننـد ولی حادثه دردناک هجوم به خـانه وحی یعنی خـانه علی و فاطمه علیهما السـلام را نمی پذیرنـد و آن را اسـتبعاد می کننـد. اگر حضـرت علی علیه السلام در آن موقع یار و یاور چندانی نداشت تا او را حمایت کند عثمان را نیز کسی در آن موقعیت حساس یاری نکرد.

آری، فرق اساسی بین این دو هجوم وجود دارد و آن این که خانه نشین شدن حضرت علی علیه السلام به جهت ظلمی بود که در حق او شد و او را از حق مسـلّمش بازداشت، گرچه حضرت با این خانه نشینی از فتنه ها و خونریزی ها جلوگیری کرد، ولی خانه نشـین شدن عثمان و جنایاتی که بر سر او وارد کردند در نتیجه بی عدالتی هایی بود که در حکومتش انجام گرفته و مردم را به شورش و انقلاـب بر ضـد حکومت او واداشـته بود. آری، او خودش بود که آتشـی را روشن سـاخت و منجرّ به فتنه هـا و خونریزی های

ص:۶۰

زیادی بعد از او به بهانه انتقام از خون او در جنگ جمل و صفین و نهروان شد، و بعد از آن امام حسن و امام حسین علیهما السلام به شهادت رسیدند، و خون اهل مدینه به توسط لشکر یزید مباح گشت. آری، خانه نشین شدن عثمان نه برای خودش نفعی داشت و نه برای امت اسلامی.

۵ – طبیعت خشن خلیفه

برخی درصدد استبعاد حادثه هجوم به خانه علی علیه السلام برآمد و می گویند: مگر ممکن است که شخصیتی همچون عمر بن خطاب دست به چنین کار زشتی بزند، مگر کسی می تواند تا به این اندازه خشونت به خرج بدهد؟!...

ولی هنگامی که به سیره و روش عمر بن خطاب در کتاب های اهل سنت پی می بریم نتیجه می گیریم که این کار از او هیچ استبعادی نداشته است؛

۱ – در باب کفاره قتل، اهل سنت از عمر بن خطاب نقل کرده اند که گفت: «یا رسول اللّه! انّی وأدت فی الجاهلیه؟ فقال: إعتق رقبه عن کل موؤده»؛(۱) «ای رسول خدا! همانا من در جاهلیت دختر زنده به گور کرده ام؟ حضرت فرمود: از هر دختری که زنده به گور کرده ای یک بنده آزاد کن.»

۲ – سعید بن مسیب می گوید: «حجّ عمر بضجنان، قال: لا اله الّا اللّه العظیم، المعطی ما شاء من شاء. کنت ارعی ابل الخطاب بهذا الوادی فی مدرعه صوف، و کان فظاً غلیظاً یتعبنی اذا عملت، و یضربنی اذا قصرت.

ص:۶۱

۱– ۱۱۰. تکمله المجموع، نووی، ج ۱۹، ص ۱۸۷و۱۸۹، دارالفکر، بیروت.

و قد امسیت و لیس بینی و بین اللّه احد»؛(۱) «عمر حج به جای آورد و در وادی ضجنان گفت: خدایی جز خدای بزرگ نیست، به هر کس که بخواهد آن مقداری که بخواهد عطا می کند. من شتر خطاب را در آن وادی با سپری از پوشت می چراندم. او بسیار بد اخلاق و تندخو بود؛ هر گاه کار می کردم مرا به زحمت می انداخت و چون کوتاهی می کردم مرا کتک می زد، و من عصر نمودم در حالی که کسی به جز خدا ندارم».

۳ – ابن اثیر و دیگران از زید بن حارث نقل کرده اند که گفت: «انّ ابابکر حین حضره الموت ارسل الی عمر یستخلفه، فقال الناس: تستخلف علینا فظاً غلیظاً، فلو قد ولّینا لکان افظّ و اغلظ؟ ما تقول لربک اذا لقیته و قد استخلفت علینا عمر؟ فقال ابوبکر: أبربّی تخوفوننی؟»؛(۲) «همانا چون هنگام مرگ ابوبکر فرا رسید کسی به نزد عمر فرستاد تا او را جانشین خود کند. مردم گفتند: آیا کسی را بر ما می گماری که تندخو و بداخلاق است و اگر بر ما حکمرانی کند تندخوتر و بداخلاق تر خواهد شد؟ چه در جواب خدا می گویی هنگامی که او را ملاقات می کنی در حالی که عمر را بر ما گمارده ای؟ ابوبکر گفت: آیا مرا به پروردگارم می ترسانید؟».

۶ – حقیقت شجاعت

شجاع آن نیست که در همه جا شمشیر بکشد و مخالفان را از پای درآورد، این تهور و بی باکی و بی تدبیری است، شجاع کسی است که به وظیفه خود عمل کند. چه بسا شجاعانی هستند که حاضر به شنیدن یک سخن حق نیستند.

۱– ۱۱۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۹.
۲– ۱۱۲. الکامل، ج ۳، ص ۵۸ ؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۳۸.

تاریخ اسلام گواهی می دهد که درخت اسلام در دل گروهی ریشه ندوانیده بود، بلکه نهالی بود که در دلهای آن ها تازه پا گرفته و امکان داشت با نسیم یا بادی از جا کنده شود. و لذا پیامبرصلی الله علیه وآله به عایشه می فرماید: «لولا انّ قومك حدیث عهدهم بجاهلیه لهدمت الکعبه، لجعلت لها بابین»؛(۱) «اگر قریش تازه مسلمان نبودند من وضع کعبه را دگرگون می کردم و به جای یک در دو در برای آن قرار می دادم.»

ما شجاع تر از پیامبرصلی الله علیه وآله کسی را نمی شناسیم، ولی او شرایط را برای انجام کار فراهم نمی بیند. آیا صحیح بود که آتش جنگ داخلی در مدینه برافروخته شود تا دشمنان از این موقعیت حساس استفاده و ضربه کاری بر اسلام و مسلمین وارد کنند؟

۱- ۱۱۳. مسند احمد، ج ۶، ص ۱۷۶.

وفاداران غدیر

وفاداران غدیر

ص:۶۵

در بین صحابه تعداد بسیاری بوده اند که از ابتدا معتقد به جانشینی اهل بیت علیهم السلام بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله بوده و لذا بعد از وفات آن حضرت از پیشگامان تشیع به حساب می آیند که در مواضع مختلف از اهل بیت علیهم السلام دفاع کرده اند. اینک به ذکر برخی از آنان می پردازیم.

۱ – عباس بن عبدالمطلب

او به امام علی علیه السلام می گوید: «أمدد یدک أبایعک یبایعک الناس»؛(۱) دستانت را به من بده تا با تو بیعت کنم و مردم نیز با تو بیعت خواهند کرد.

۲ – ابان بن سعید

ابن اثیر می گوید: «وکان أبان أحد من تخلّف عن بیعه أبی بکر لینظر ما یصنع بنوهاشم، فلمّا بایعوه بایع»؛(۲) «ابان از جمله کسانی بود که از بیعت با ابوبکر سر باز زد تا ببیند بنی هاشم چه می کنند؛ بعد از آن که دید بنی هاشم بیعت کردند او نیز بیعت نمود».

۳ – فضل بن عباس

او در ضمن سخنان خود خطاب به مردم فرمود: «.. وصاحبنا أولی بها منکم»؛(۳) «صاحب ما – علی علیه السلام – به خلافت، از شما سزاوارتر است».

۱– ۱۱۴. طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۳۸.

۲– ۱۱۵. اسدالغابه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۳.

۳– ۱۱۶. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۳.

۴ – مقداد بن اسود

او می گوید: «واعجباً لقریش ودفعهم هذا الأمر عن أهل بیت نبیهم وفیهم أوّل المؤمنین...»؛(۱) «عجب دارم از قریش که چگونه خلافت را از اهل بیت نبی شان گرفت در حالی که در میان آنان کسی است – علی علیه السلام – که اوّل مؤمن به پیامبرصلی الله علیه وآله است».

ونیز می فرمود: «معرفه آل محمّد برائه من النار، وحبّ آل محمّد جواز علی الصراط، والولآء لآل محمّد أمان من العذاب»؛(۲) «شناخت و معرفت آل محمّد برائت از عذاب، و دوستی آنان جواز و مجوز عبور از پل صراط، و ولایت آنان امان از عذاب جهنم است».

او از ارکان اربعه شیعه و در گروه خالص ترین و نخستین یاران امام علی علیه السلام در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله بوده است.

۵ – سلمان فارسی

او در دفاع از خاندان عصمت و طهارت خطاب به مردم می گوید: «ای مردم! همانا آل محمّد از خاندان نوح، آل ابراهیم و از ذرّیه اسماعیل است. آنان عترت پاک و هدایتگر محمّدند. آل محمّد را به منزله سر از بدن، بلکه به منزله دو چشم از سر بدانید؛ زیرا آنان نسبت به شما مانند آسمان سربرافراشته، کوه های نصب شده، خورشید روشنی بخش و درخت زیتون اند...»(۳)

و در جایی دیگر خطاب به مردم می فرماید: «می بینم که علی علیه السلام بین شماست ولی دست به دامان او نمی زنید، قسم به کسی که جانم

۱- ۱۱۷. همان، ج ۲، ص ۱۱۴.

۲- ۱۱۸. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۷.

۳- ۱۱۹. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.

به دست قدرت اوست، کسی بعد از علی علیه السلام از اسرار پیامبرتان خبر نمی دهد.»(۱)

بعد از واقعه سقیفه خطاب به مردم فرمود: «کرداز وناکرداز، لو بایعوا علیاً لأکلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم»؛(۲) «کردید آنچه نباید می کردید، و نکردید آنچه را که باید می کردید، اگر با علی علیه السلام بیعت می کردید نعمت فراوانی برای شما از آسمان و زمین جاری بود.»

سلمان، از استوارترین یاران امام علی علیه السلام و یکی از چهارتن، شیعیان صدیق و نخستین امام، به شمار آمده است.(۳)

سادگی رفتار و حمایت او از حضرت علی علیه السلام بی شک در گرایش هموطنان او به اسلام و تشیع بی تأثیر نبوده است.

۶ – ابوذر غفاری

او می گوید: «أصبتم قناعه وترکتم قرابه، لو جعلتم هذا الأمر فی أهل بیت نبیکم ما اختلف علیکم اثنان»؛(۴) «به کم قناعت کردید، و قرابت رسول خدا صلی الله علیه وآله را رها ساختید، اگر امر خلافت را در اهل بیت نبی تان قرار می دادید هرگز دو نفر هم در میان شما اختلاف نمی کرد.»

۷ – أُبی بن کعب

او از جمله کسانی بود که هرگز با ابوبکر بیعت نکرد و شورای سقیفه را بی ارزش خواند.(۵)

ابونعیم اصفهانی در کتاب «حلیه الاولیاء» از قیس بن سعد نقل می کند:

۱- ۱۲۰. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۳.

۲- ۱۲۱. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۹۱.

۳- ۱۲۲. شرح نهج البلاغه، از ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱، و ج ۲، ص ۳۹.

۴- ۱۲۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵.

۵- ۱۲۴. الفصول المهمه، ص ۱۸۰.

«وارد مدینه شدم تا با یاران پیامبرصلی الله علیه وآله ملاقات کنم، علی الخصوص خیلی علاقه داشتم که ابی را ملاقات نمایم، وارد مسجد پیامبرصلی الله علیه وآله شدم و در صف اوّل به نماز ایستادم، ناگهان مردی را دیدم که نماز خود را تمام کرد و شروع به حدیث گفتن نمود. گردن ها به سوی او کشیده شد تا بیاناتش را بشنوند. او سه بار گفت: سران این امّت گمراه شدند و آخرتشان تباه شد، ولی من دلم به حال آن ها نمی سوزد، بلکه به حال مسلمانانی می سوزد که به دست آنان گمراه شدند.»(۱)

و نیز آورده است: «ابی بن کعب - که شاهد انحراف مردم از قطب اصلی رهبری اسلامی بود و از این وضع رنج می برد - می گفت: «روزی که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله زنده بود همه متوجّه یک نقطه بودند ولی پس از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله صورت ها به چپ و راست منحرف گردید.»(۲)

ذهبی نقل می کند: «یکی از انصار از ابی بن کعب پرسید: ابی! از کجا می آیی؟ پاسخ داد: از منزل خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله. او گفت: وضع آنان چگونه است؟ گفت: چگونه می شود وضع کسانی که خانه آنان تا دیروز محلّ رفت وآمد فرشته وحی و کاشانه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بود، ولی امروز جنب وجوشی در آنجا به چشم نمی خورد و از وجود پیامبرصلی الله علیه وآله خالی مانده است. این را گفت در حالی که بغض گلویش را می فشرد و گریه مجال سخن را به او نمی داد، به طوری که وضع او حضّار را نیز به گریه واداشت.»(۳)

ص:۶۹

۱- ۱۲۵. حلیهالاولیاء، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲- ۱۲۶. پیشین، ج ۱، ص ۲۵۴.

۳- ۱۲۷. الدرجات الرفیعه، ص ۳۲۵.

۸ – بریده بن خضیب اسلمی

ذهبی در ترجمه او می نویسد: «بعد از غصب خلافت از طرف ابوبکر، بریده خطاب به ابوبکر کرده، گفت: «إِنّا للّهِ ِوَإِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ»، چه مصیبت هایی که حق از طرف باطل کشید، ای ابوبکر! آیا فراموش کردی یا خودت را به فراموشی می زنی؟ کسی تو را گول زده یا نفست تو را گول زده است؟ آیا به یاد نداری که چگونه رسول خداصلی الله علیه وآله ما را امر نمود که علی علیه السلام را امیرالمؤمنین بنامیم؟ آیا یاد نداری که پیامبرصلی الله علیه وآله در اوقات مختلف، اشاره به علی کرده، می فرمود: این، امیرمؤمنین، و قاتل ظالمین است؟ از خدا بترس و نفس خود را محاسبه کن، قبل از آن که وقت بگذرد و خودت را از آنچه باعث هلاکت نفس است نجات بده. و حقّ را به کسی که از تو به آن سزاوارتر است واگذار، و در غصب آن پافشاری مکن، برگرد، تو می توانی برگردی، تو را نصیحت کرده و به راه نجات راهنمایی می کنم، کمک کار ظالمین مباش.»(۱)

۹ – خالد بن سعید

خالد بن سعید جزء نخستین کسانی بود که به اسلام گروید، به طوری که برخی از مورخان او را سومین و یا چهارمین شخصی می دانند که آیین اسلام را پذیرفته است.(۲)

خالد یکی از نویسندگان نامه های پیامبرصلی الله علیه وآله بود و بسیاری از

۱– ۱۲۸. همان، ص ۴۰۳.

۲– ۱۲۹. طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۹۵و۹۶ ؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۸۲ ؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۸.

نامه هایی را که پیامبرصلی الله علیه وآله به قبایل عرب یا شخصیت های بزرگ آن روز نوشته به خط او بوده است.

پس از رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله گردانندگان سقیفه با نقشه سریع و حساب شده ای زمام امور را به دست گرفتند و ابوبکر را به عنوان جانشین و خلیفه بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله قرار دادند. در این هنگام خالد و دو برادرش هیچ کدام در مدینه نبودند. خالد فرماندار یمن و ابان فرماندار بحرین و عمرو فرماندار تیماء و خیبر بودند و بر اساس شایستگی که داشتند از طرف پیامبرصلی الله علیه وآله به این سمت منسوب شده بودند.

پس از شنیدن رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله هر سه نفر بدون آن که از مرکز احضار شده باشند از سمت خود استعفا داده و به مدینه بازگشتند. ابوبکر گفت: چرا بازگشتید؟ کسی شایسته تر از فرمانداران پیامبرصلی الله علیه وآله نیست، باید به حوزه مأموریت خود برگردید.

آنان گفتند: ما بعد از درگذشت پیامبرصلی الله علیه وآله هرگز از طرف کسی مقام فرمانداری را نمی پذیریم.(۱) و بدین ترتیب به رسمیت نشناختن حکومت ابوبکر را از طرف خود اعلام کردند.

خالد بن سعید عقیده داشت که بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله تنها یک نفر است که شایستگی زمامداری جامعه اسلامی را به بهترین وجه دارد و تنها او می تواند برنامه های پیامبرصلی الله علیه وآله را پیاده نماید و او کسی جز امیرمؤمنان علی علیه السلام نیست. و لذا بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله، او و برادرش ابان به در خانه بنی هاشم آمده و گفتند: «شما درختان برومند و بلند باغ رسالت هستید، از شاخسار درختان این باغ

۱- ۱۳۰. الاستیعاب، ج ۱، ص ۴۰۰ ؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۸۳ ؛ حیاه الصحابه، ج ۲، ص ۱۷۵.

میوه های پاک و پاکیزه آویزان است. ما از شما پیروی می کنیم و شما هرکس را مقدم بدارید ما مطیع او می شویم».(۱)

طبری نقل می کند: «پس از رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله خالد رو به حضرت علی علیه السلام کرد و گفت: آیا شما را مغلوب کردند؟ حضرت فرمود: آیا غلبه است یا خلافت؟ خالد گفت: گمان نمی کنم شایسته تر از شما کسی این منصب را به عهده گرفته باشد. عمر این جمله را شنید و گفت: خدا دهان تو را بشکند، دروغ می گویی و جز خود را ضرر نمی زنی. آن گاه عمر این سخن را به اطلاع ابوبکر رسانید و ابوبکر او را از مقام فرماندهی عزل کرد.(۲)

ابن اثیر می گوید: «تأخر خالد و أخوه أبان عن بیعه أبی بکر، فقال لبنی هاشم: انّکم لطوال الشجر، طیبو الثمر، نحن تبع لکم... فلمّا بایع بنوهاشم أبابکر بایعه خالد»؛(۳) «خالد و برادرش ابان از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و به بنی هاشم خطاب کرده گفتند: همانا شما خاندانی ریشه دار و اصلی هستید که افراد شایسته ای را به جامعه تحویل داده است و ما به دنبال شماییم... بعد از آن که بنی هاشم با ابوبکر - با تهدید و زور - بیعت کردند این دو برادر - خالد و ابان - نیز بیعت نمودند».

شهادت وی را در زمان ابوبکر و برخی در زمان خلیفه دوم، در سال چهاردهم هجرت دانسته اند.

۱۰ - خزیمه بن ثابت

او نیز پس از بیعت با امام علی علیه السلام می گفت: «ما کسی را برگزیدیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله او را برای ما برگزید».(۴)

۱- ۱۳۱. اسدالغابه، ج ۲، ص ۸۳.

۲- ۱۳۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸، ضمن حوادث سال ۱۳ هجری.

۳- ۱۳۳. اسدالغابه، ج ۱، ص ۶۵۶.

۴- ۱۳۴. المعیار والموازنه، ص ۵۱.

وی در جنگ های «جمل» و «صفین» در کنار امام علی علیه السلام بود. و به دست سپاهیان معاویه به شهادت رسید.(۱)

او در هنگـام بیعت بـا حضـرت علی علیه السـلام به عنوان نماینـده و دومین نفر از انصـار، بیـانی دارد که نشـان دهنـده ایمان و اخلاص او به حضرت علی علیه السلام است.

یعقوبی می نویسـد: «... سـپس خذیمه بن ثابت، «ذوالشـهادتین» برخاست و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! برای کار خود جز تو را نیـافتم و بـازگشت جز به تو نبود. اگر درباره تو درست بگویم، تو در ایمان و دانایی از مردمان دیگر برتری. و به خـدا داناتر و سزاوارترین مؤمنان به پیامبرصلی الله علیه وآله می باشی، تو آنچه آنان دارند داری و آنان آنچه را که تو داری ندارند».(۲)(۳)

۱۱ - ابوالهیثم بن تیهان

او که بدری است، در جنگ جمل در دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید:

قل للزبیر وقل لطلحه إنّنا

نحن الذین شعارنا الأنصار

إنّ الوصی إمامنا وولینا

برح الخفاء وباحت الأسرار(۴)

«بگو به زبیر و بگو به طلحه که مـا همـان کسانی هستیم که شـعار انصار را داشتیم. همانا وصـی امام ما و سـرپرست ماست، امر مخفی آشکار و اسرارِ پنهان رو شد».

ابوالهیثم، از اوّلین کسانی بود که به عنوان نماینده انصار با

۱- ۱۳۵. همان کتاب، ج ۴، ص ۳۷۸.

۲- ۱۳۶. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۹.

۳- ۱۳۷.

۴- ۱۳۸. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۳.

حضرت علی علیه السلام بیعت کرد،(۱) و بنا به نقلی، وی در جنگ «صفین» به شهادت رسید.

۱۲ – حجر بن عدی کندی

او در نوجوانی به همراه برادرش هانی بن عدی به حضور پیامبرصلی الله علیه وآله شرفیاب شده و به آیین اسلام گرویدند.(۲)

او پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله پیوسته در کنار حضرت علی علیه السلام بود و از یاران خاص و وفادار او به حساب می رفت.(۳)

او در جنگ جمل، صفین و نهروان در رکاب حضرت علی علیه السلام شمشیر زد و در جنگ صفین فرماندهی قبیله خود (کنده) و در جنگ نهروان فرماندهی جناح چپ سپاه حضرت علی علیه السلام را بر عهده داشت.(۴)

او در جنگ صفین با رجزها و اشعار حماسی که داشت مردم را به حضرت علی علیه السلام دعوت می کرد و آن ها را به مقامات او تذکّر می داد.

او در دفاع از امام علی علیه السلام می گوید:

یا ربّنا سلّم لنا علیاً

سلّم لنا المبارک المضیا

المؤمن الموحّد التقیا

لاخَطِل الرأی ولا غویا

بل هادیاً موفّقاً مهدیاً

واحفظه ربّی واحفظ النبیا

فیه فقد کان له ولیاً

ثمّ ارتضاه بعده وصیاً(۵)

۱– ۱۳۹. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲– ۱۴۰. اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۸۵ ؛ طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۱۷ ؛ الاصابه، ج ۱، ص ۳۱۳.

۳– ۱۴۱. اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۸۵.

۴- ۱۴۲. وقعه صفين، ص ۱۱۷ ؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۸۵.
۵- ۱۴۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۵.

«ای پروردگـار مـا! علی را برای مـا سـالم نگـاه دار، برای ما سالم نگاه دار کسـی را که مبارک بوده و دارای عزمی قوی است. کسـی که مؤمن، موحّـِد، و باتقواست و رأی فاسـد نـدارد و گمراه نیست، بلکه هـدایت کننـده، موفق و هـدایت شده است. ای پروردگـار من! او را حفـظ کن و نیز پیامبرصـلی الله علیه وآله را در او حفـظ نما؛ چرا که ولی از طرف اوست و پیامبرصـلی الله علیه وآله راضی شده که بعد از خودش جانشینش باشد».

۱۳ – قیس بن سعد

او که صحابی عظیم و سید خزرج است، در جنگ صفین در دفاع از امام علی علیه السلام می گوید:

وعلی إمامنا و إمام

لسوانا أتی به التنزیل

یوم قال النبی من کنت مولاه

فهذا مولاه خطب جلیل

إنّ ما قاله النبی علی الأمّه

حتم ما فیه قال وقیل(۱)

«و علی امام ما و امام غیر ماست، و این مطلبی است که قرآن آورده است. روزی که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: هر که من مولای اویم پس این علی مولای اوست، و این شأن بزرگی است. همانا چیزی را که پیامبرصـلی الله علیه وآله برای امّت فرموده حتمی است و در آن قال و قیل نیست».

۱۴ – نعمان بن عجلان انصاری

او نیز در جنگ صفین در دفاع از امام علی علیه السلام می گوید:

کیف التفرق والوصی إمامنا

لا کیف إلّا حیره وتخاذلاً

لاتغبُنَنّ عقولکم، لا خیر فی

من لم یکن عند البلابل عاقلا

وذرو معاویه الغوی وتابعوا

دینَ الوصی لتحمدوه آجلاً(۲)

ص:۷۵

۱- ۱۴۴. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۴۹.

۲- ۱۴۵. پیشین.

«چگونه تفرقه در حالی که وصی [علی علیه السلام امام ماست؟! نه بلکه چگونه این حیرت و خذلان؟! عقل های خود را فریب ندهید؛ زیرا نیست خیر در کسی که هنگام شداید عاقل نباشد. معاویه گمراه را رها کنید و دین وصی را پیروی کنید تا روز پسین مورد ستایش قرار گیرید».

۱۵ – عمار بن یاسر

وی در حالی که نود و سه یا چهار سال از عمرش می گذشت، در جنگ «صفین» همراه با لشکر حضرت علی علیه السلام با سپاه معاویه به نبرد پرداخت. و با شهادت خود، سپاهیان معاویه را به تردید انداخت.(۱) برخی از سپاهیان که در حمایت از حضرت علی علیه السلام دچار تردید بودند، پایدارتر شدند.

عمار بن یاسر را چهارمین فرد از شیعیان نخستین و حامیان امام علی علیه السلام دانسته اند.

۱۶ – براء بن عازب

براءبن عازب، از اشراف انصار و از قبیله «خزرج» بود، در پانزده یا هجده غزوه شرکت داشت. بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله به امام علی علیه السلام پیوست. در کنار حضرت علیه السلام در جنگ های «جمل» و «صفین» شرکت داشت و به نبرد با مخالفان حضرت پرداخت و در زمان «مصعب بن زبیر» در کوفه وفات یافت.(۲)

۱۷ – ابوایوب انصاری

پس از کشته شدن «عثمان»، ابوایوب انصاری، از نخستین کسانی

۱- ۱۴۶. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۵۳.

۲- ۱۴۷. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۶۸.

بود که به طرفداری از حضرت علی علیه السلام پرداخت و از طرف امام علی علیه السلام حاکم مدینه شد.

ابوایوب، در جنـگ های «جمل»، «صـفین» و «نهروان» در کنار امام علی علیه السـلام بود. سـخنان وی در برابر مردم کوفه برای یاری امام، گواه درجه ایمان و اخلاص او به امام علی علیه السلام بوده است... .

وی در سال ۵۲ وفات کرد و در کنار دیوار «قسطنطنیه» مدفون گردید.

۱۸ – حذیفه بن یمان

او که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله و معروف به شناخت منافقان بود پس از رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله از جمله افرادی بود که در کنار حضرت علی علیه السلام قرار گرفت و تنها او را رهبر شایسته جامعه اسلامی تشخیص داد.

مسعودی می نویسد: «در سال ۳۶ هجری حذیفه در کوفه بیمار و بستری بود. خبر به او داده شد که عثمان کشته شده و مردم با حضـرت علی علیه السـلام بیعت کرده انـد. حـذیفه گفت: مرا به مسـجد ببرید و اعلان نماز جماعت کنید. پس از آن که مردم اجتمـاع کردنـد او را بر فراز منـبر نشاندنـد. او پس از سـتایش خـدا و درود بر پیامبرصـلی الله علیـه وآله چنین گفت: ای مردم! مسلمانان با علی علیه السلام بیعت کرده اند، اینک پرهیزکار باشید و او را یاری و پشتیبانی نمایید؛ زیرا از روز نخست حق با او بود و او بعـد از پیامبرصـلی الله علیه وآله تا روز رسـتاخیز از بهترین مردم است. سـپس دست راست خود را بر دست چپ زد و گفت: خدایا شاهد باش که من با علی علیه السلام بیعت کردم. آن گاه اضافه کرد: سپاس خدای را

که تا امروز به من عمر داد و استقرار حکومت اسلامی را به دست علی علیه السلام مشاهده نمودم.

در این هنگام روی به دو فرزندش صفوان و سعد نمود و گفت: مرا به منزل برسانید و از علی پیروی کنید. برای او جنگ های متعددی پیش خواهدآمد و گروهی از مردم در طی آن کشته خواهندشد. سعی کنید در رکاب او به شهادت برسید؛ زیرا او بر حق است و مخالفانش بر باطل.(۱)

۱۹ – عثمان بن حنیف

وی از انصار و از قبیله «اوس» بود. «ترمذی» او را از اصحاب بدر دانسته است، برخی دیگر گفته اند: وی به جز جنگ بدر در غزوات دیگر پیامبرصلی الله علیه وآله نیز شرکت داشته است.(۲)

بعد از کشته شدن خلیفه سوم، در خدمت امام علی علیه السلام قرار گرفت و به حکومت «بصره» برگزیده شد.

وقتی «اصحاب جمل» قصد «بصره» کردند؛ ابتدا با «عثمان بن حنیف»، والی بصره عهد کردند که منتظر رسیدن امام علی علیه السلام باشند، ولی بر خلاف تعهّد خویش بر او تاختند و موهای صورت او را کندند و محافظان بیت المال را کشته و آن را غارت نمودند.(۳) پس از آن «عثمان بن حنیف» در کوفه ساکن شد و در زمان معاویه بدرود حیات گفت.

۱- ۱۴۸. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۸۳.

۲- ۱۴۹. الاصابه، از ابن حجر، ج ۲، ص ۴۵.

۳- ۱۵۰. المغازی، ج ۲، ص ۲۹۵.

۲۰ – سهل بن حنیف

«سهل»، از انصار و از قبیله «اوس» بود. در تمام «غزوات» شرکت داشت و از اندک افرادی بود که با پیامبرصلی الله علیه وآله پیمان مرگ بستند.(۱)

او در جنگ «وادی القری» یکی از پرچمداران پیامبرصلی الله علیه وآله بود.(۲) وی در نبرد «فُلس» – که پیامبرصلی الله علیه وآله حضرت علی علیه السلام را برای شکستن بتخانه «صلی» اعزام کرده بود – پرچمدار امام علی علیه السلام بود.(۳)

«سهل» از یاران با وفای امام علی علیه السلام بود. و با آن حضرت از مدینه به طرف بصره حرکت کرده و در جنگ «جمل» و «صفین» شرکت داشت. وی در سال (۳۸ه) هجری وفات یافت.(۴)

۲۱ – ابوالطفیل عامر بن واثله

وی در سال وقوع جنگ «احد» به دنیا آمد و از فرزندان مهاجران بود. او هشت سال از زمان پیامبرصلی الله علیه وآله را درک کرد و به دیدار حضرت صلی الله علیه وآله نایل شد. وی از یاران با اخلاص حضرت علی علیه السلام بوده و در تمام جنگ‌های امام علی علیه السلام شرکت داشت. وی پس از شهادت امام علی علیه السلام در مکه ساکن گردید و تا زمان وفاتش در مکه باقی ماند و برخی گفته اند در کوفه اقامت داشته است.

«ابوالطفیل» به تفضیل امام علی علیه السلام بر شیخین قائل بود و امام را از آنان برتر می دانست. وی را فردی «شاعر»، «فاضل»، «عاقل»، «فصیح» و «حاضرجواب» در بین یاران مخلص امام علی علیه السلام دانسته اند.(۵)

ص:۷۹

۱- ۱۵۱. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۷۱؛ و الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۶۲.

۲- ۱۵۲. المغازی، ج ۲، ص ۵۴۲.

۳- ۱۵۳. همان کتاب، ج ۳، ص ۷۵.

۴- ۱۵۴. الطبقات الکبری، ج ۳، ۴۷۳.

۵- ۱۵۵. الاستیعاب، ترجمه ابوالطفیل.

۲۲ – حبیب بن مظاهر

از جمله کوفیان که به یاری امام حسین علیه السلام آمد حبیب بن مظاهر اسدی صحابی معروف است. او و مسلم بن عوسجه از جمله کسانی بودند که در کوفه برای امام حسین علیه السلام بیعت گرفتند و بعد از ورود عبیداللّٰه بن زیاد به کوفه و تنها شدن مسلم بن عقیل قصد خروج از کوفه برای نصرت امام حسین علیه السلام را کردند.

سیره نویسان می نویسند: حبیب اسب خود را محکم زین نمود و به عبد خود گفت: اسب مرا بگیر و به فلان مکان برو و مواظب باش تا کسی از حال تو مطلع نشود، منتظر بمان تا من بیایم. حبیب با همسر و اولاد خود وداع نمود و مخفیانه از شهر خارج شد و چنین وانمود کرد که می خواهد از زمین خود سرکشی کند. غلام که دید حبیب دیر کرده اسب را خطاب نمود و گفت: ای اسب! اگر صاحبت نیامد خودت به تنهایی به نصرت حسین برو. در این هنگام در حالی که حبیب صدای غلام را می شنید از راه رسید و شروع به گریه کرد و در حالی که اشکش جاری بود، گفت: پدر و مادرم به فدای تو ای فرزند رسول خدا! بندگان نیز آرزوی نصرت و یاری تو را دارند تا چه رسد به آزادگان. آن گاه غلام خود را در راه خدا آزاد کرد. غلام به گریه درآمد و عرض کرد: ای آقای من! به خدا سوگند که هرگز تو را تنها نمی گذارم تا با تو به نصرت حسین علیه السلام آیم.

۲۳ – عبداللّٰه بن عروه غفاری

از جمله کوفیان که به یاری امام حسین علیه السلام آمدند عبداللّٰه بن عروه غفاری و برادرش عبدالرحمن هستند. این دو برادر در سرزمین

کربلا به حضرت ملحق شدند. روز عاشورا خدمت حضرت شرفیاب شده و عرض کردند: دشمن از هر طرف شما را احاطه کرده است، ما دوست داریم در خدمت شما بوده و با دشمنانتان بجنگیم تا آن ها را از شما دفع کنیم. حضرت فرمود: مرحبا بر شما، نزدیک من آیید. آن دو نیز نزدیک حضرت آن قدر به قتال پرداختند تا هر دو به شهادت رسیدند.

عمرو بن قرظه انصاری نیز از صحابه و راویان حدیث و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است که در کوفه همراه او در تمام جنگ ها بود. قبل از ممانعت از امام حسین علیه السلام خود را در کربلا به آن حضرت ملحق نمود. او نیز در روز عاشورا از جمله کسانی بود که با صورت و سینه خود به دفاع از امام برآمد تا تیرها و نیزه ها به حضرت اصابت نکنند. او در حالی که غرق به خون بود بر زمین افتاد، عرض کرد: آیا من به عهد خود وفا کردم؟ حضرت فرمود: آری تو جلودار من در بهشتی، به رسول خدا از جانب من سلام برسان و به او بگو که من نیز پشت سر تو خواهم آمد. آن گاه جان به جان آفرین تسلیم کرد.

۲۴ – مسلم بن عوسجه

او که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله است. او از جمله کسانی است که از کوفه برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و برای حضرت نیز در کوفه بیعت می گرفت. او بعد از شهادت مسلم و هانی بن عروه در کوفه مدتی مخفی گشت و سپس با اهل بیتش فرار کرده و به امام حسین علیه السلام پیوست و جان خود را در راه آن حضرت فدا نمود.

طبری نقل می کند: «لمّا صُرِع مسلم بن عوسجه مشی الیه الحسین علیه السلام فاذا به رمق، و مع الحسین علیه السلام حبیب بن مظاهر، فقال له الحسین علیه السلام: رحمک اللّه یا مسلم بن عوسجه، «فَمِنْهُم مَّن قَضَی نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن ینتَظِرُ وَما بَدَّلُوا تَبْدِیلاً» ثم دنا منه حبیب فقال: عزّ علی مصرعک یا مسلم، ابشر بالجنه. فقال له مسلم قولاً ضعیفاً: بشّرک اللّه بخیر. فقال له حبیب: لولا اعلم انّی فی اثرک لاحق بک من ساعتی هذه لأحببت ان توصی الی بکلّ مااهمّک حتی أحفظک فی کلّ ذلک بما انت له اهل من الدین و القرابه. قال له: بل انا اوصیک بهذا رحمک اللّه و اهوی بیدیه الی الحسین علیه السلام - ان تموت دونه - فقال حبیب: افعل و ربّ الکعبه»؛(1) «چون مسلم بن عوسجه بر زمین افتاد حسین علیه السلام به سوی او آمد در حالی که در بدن او رمقی بود و حبیب بن مظاهر نیز به همراه حسین علیه السلام بود. حضرت به او فرمود: خداوند تو را رحمت کند ای مسلم بن عوسجه (پس از جمله آنان کسانی هستند که کارشان به اتمام رسیده و برخی دیگر به انتظار نشسته اند و هرگز چیزی را تغییر نداده اند). سپس حبیب نزد او آمد و گفت: بشارت باد تو را به بهشت. مسلم با صدای ضعیف خطاب به او گفت: خداوند تو را به خیر بشارت دهد. حبیب گفت: اگر نبود اینکه بعد از این ساعت به دنبال تو خواهم بود دوست داشتم که به من هر آنچه می خواهی وصیت کنی تا آن را در هر چه تو از دین و قرابت لایق آن هستی، حفظ نمایم. مسلم بن عوسجه به او گفت: بلکه من تو را به این مرد وصیت و سفارش می کنم، خدا تو را رحمت کند - در این حال دو دستانش را به طرف امام حسین علیه السلام اشاره نمود - که در

1- 156. تاریخ طبری، ج 5، ص 437.

مقابل او به شهادت برسی. حبیب گفت: به پروردگار کعبه که انجام خواهم داد».

۲۵ – ابوفضاله انصاری

صاحبان رجال و تراجم او را از یاران پیامبرصلی الله علیه وآله معرفی کرده اند که در جنگ بدر در رکاب حضرت شرکت داشته است.

ابوفضاله می گوید: از حضرت علی علیه السلام شنیدم که فرمود: «پیامبرصلی الله علیه وآله به من خبر داده که در پایان عمر به خلافت می رسم و سپس محاسنم با خون سرم خضاب خواهد شد».

پسر وی به نام «فضاله» که این خبر را از پدر خود نقل کرده است می گوید: «پدرم پیوسته همراه حضرت علی علیه السلام بود تا در جنگ صفین کشته شد».(۱)

۲۶ – حارث بن زهیر ازدی

او یکی از اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله بود که بعد از رحلت حضرت از یاران امیرمؤمنان علیه السلام به شمار آمد و در جنگ جمل شرکت نمود.(۲) او که در جبهه جمل با کمال شجاعت با سپاه عایشه می جنگید، در اثنای جنگ مردی را مشاهده کرد که افسار شتر عایشه را گرفته و از او محافظت می کند و هرکس به شتر او نزدیک می شود بی درنگ او را به قتل می رساند.

او از دیدن این صحنه سخت خشمگین شد و با شمشیری به سوی آن مرد حمله کرد و خطاب به عایشه رجزی خواند؛

۱– ۱۵۷. الاصابه، ج ۴، ص ۱۵۵.

۲– ۱۵۸. الاصابه، ج ۱، ص ۳۶۸.

يا امنّا اعق ام نعلم

و الأمّ تغذو ولدها و ترحم

اماترين كم شجاع يكلم

و تختلى هامته و المعصم

«ای مادر! ما تو را عاق شـده ترین مادر می دانیم، مادر به کودک خود غذا می دهد و به او مهر می ورزد. آیا نمی بینی که چه مقدار مردان شجاع زخمی می شوند؟ و چگونه سرها و سپرها در اثر ضربات نقش بر زمین می گردد».

این رجز را خواند و حمله کرد و در همان جا به شهادت رسید.(۱)

۲۷ – بلال بن رباح

برای شـناسایی کامـل روحیـات یک فرد و مقـدار ثبات و اسـتقامت او در راه عقیـده و ایمان، تغییر محیط و دگرگونی اوضاع، یکی از شـرایط اساسـی است؛ زیرا زنـدگی یـک فرد در شـرایط یکنواخت نمی توانـد کاملاً روحیات و عمق شخصـیت فرد را برای ما ترسـیم کند؛ به جهت آن که چه بسا در آن محیط، قدرت ابراز روحیات و اعمال غرائز نفسانی امکان پذیر نباشد، ولی اگر شـرایط دگرگون شود چه بسا غرائز سـرکوفته با فراهم شـدن شـرایط بیـدار شـده و ایمان به خدا به دست فراموشـی سپرده شود.

پس از رحلت رسول خـدا صـلی الله علیه وآله، محیط اسـلامی دگرگون گردید، و برای بلال و امثال او فرصتی بود که با دادن یک امتیاز، مقامی را در دسـتگاه خلافت اسـلامی به دست آورد و لـذا کافی بود که در این راسـتا چنـد نوبت برای خلیفه اذان بگوید، ولی از آن جا که او مرد

۱- ۱۵۹. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱ ؛ الاصابه، ج ۱، ص ۳۶۸.

فرصت طلب نبود و بر خلاف عقیده خود گام برنمی داشت حاضر نشد خلافت خلفا را تأیید کند.

فشار دستگاه خلافت در این جا پایان نپذیرفت. کارگردانان خلافت برای جلب کمک، بلال را تحت فشار قرار دادند که حتماً باید برای آنان اذان بگوید. حتی خود خلیفه شخصاً با بلال ملاقات داشت و گفت باید به کار خود ادامه دهی و اذان بگویی.

او در پاسخ گفت: «هرگاه آزاد کردن من برای خدا بوده باید پاداش خود را از او بگیری و در غیر این صورت من حاضرم به حالت اولیه خودم بازگردم. ای خلیفه! بدان من هرگز پس از رسول خداصلی الله علیه وآله برای احدی اذان نخواهم گفت».(۱)

از پاسخی که بلال به ابوبکر داده استفاده می شود که ابوبکر موضوع آزاد کردن او را به رخ وی کشیده است.

از تاریخ استفاده می شود که فشار برای آرام کردن بلال در همین جا خاتمه پیدا نکرد و اگر خلیفه او را رها کرده بود ولی حاشیه نشینان خلافت او را تحت فشار قرار داده که باید برای کمک در به رسمیت شناختن خلافت ابوبکر اذان بگویی.

فشار به حدّی بود که روز جمعه وقتی که خلیفه روی منبر قرار گرفته بود، ناگهان بلال صبرش تمام شد و با لحنی تند رو به ابوبکر کرد و گفت: «مرا برای خدا آزاد کرده ای یا برای خودت؟ او گفت: برای خدا. بلال گفت: در این صورت اجازه بده تا برای جهاد در راه خدا مدینه را ترک کنم».(۲)

این ها همه حاکی از آن است که بلال هیچ گونه همکاری با

۱- ۱۶۰. طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۳۶.

۲- ۱۶۱. همان، ص ۲۳۷.

دستگاه خلافت را نداشته و نیز هرگز سودای جهاد در ذهن خود نپرورانده است، ولی این نقشه را برای رهایی از فشار دستگاه خلافت کشیده است.

۲۸ - شبیب بن عبداللَّه

عسقلانی درباره شبیب بن عبداللَّه صحابی از شهدای کربلا می گوید: «... کان صحابیاً أدرک صحبه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله و شهد مع علی بن ابی طالب علیه السلام مشاهده کلّها و عداده فی الکوفیین»؛(۱) «... او مردی صحابی بود که معاشرت با رسول خداصلی الله علیه وآله را درک کرده و در تمام جنگ های علی بن ابی طالب علیه السلام شرکت نموده و از جمله کوفیان به شمار می آمد».

ابن شهر آشوب می نویسد: «و قتل شبیب بن عبداللَّه فی الحمله الأولی التی قتل فیها جمله من اصحاب الحسین علیه السلام، و ذلک قبل الظهر فی الیوم العاشر»؛(۲) «و شبیب بن عبداللَّه در حمله اول که در آن تعدادی از اصحاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند کشته شد، و آن در روز عاشورا قبل ازظهر بود».

۲۹ - اویس قرنی

او یکی از افراد قبیله «بنی مراد» از تیره «قرن» بود که بدون آن که پیامبرصلی الله علیه وآله را ببیند اسلام آورد ولی هرگز موفق به دیدار پیامبر نشد؛ زیرا مادری داشت که تمام زندگی و خوشی هایش در وجود او خلاصه می شد و اویس نیز فوق العاده به مادرش علاقه مند بود،

۱- ۱۶۲. الاصابه، ج ۳، ص ۳۰۵.

۲- ۱۶۳. المناقب، ج ۴، ص ۸۵.

و چون مادر نیاز شدیدی به پرستاری داشت نتوانست او را رها نموده و به مدینه مهاجرت نماید.(۱)

بعدها که به مدینه مهاجرت کرد خود را در زمره اصحاب امام علی علیه السلام قرار داد و در عصر حکومت حضرت از سپاهیان او به شمار می آمد و این به نوبه خود سندی دیگر بر حقانیت حضرت علی علیه السلام بود.

ابونعیم اصفهانی می گوید: «در یکی از روزهای جنگ صفین شخصی از میان سپاه شام بیرون آمد و در برابر سپاه عراق با صدای بلند گفت: آیا اویس در میان شماست؟ گفتند: آری، منظورت چیست؟ گفت: از پیامبرصلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: اویس بهترین و نیکوکارترین تابعین است. مرد شامی این را گفت و از سپاه شام بیرون آمد و به سپاه عراق یعنی لشکریان امام علی علیه السلام پیوست».(۲)

۳۰ - انس بن حارث کاهلی

او نیز همانند مسلمانان مخلص دیگر از صحابه پیامبرصلی الله علیه وآله در دوران حیات حضرت در رکاب او بوده و حقایق و معارف اسلامی را از محضرش استفاده می نمود و با حدیثی که از پیامبرصلی الله علیه وآله شنیده بود مسیر زندگی اش عوض شد و سرنوشت او رنگ ابدیت به خود گرفت.

انس می گوید: «از پیامبرصلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود:فرزندم حسین علیه السلام در سرزمینی به نام کربلا کشته می شود، بر کسانی که شاهد جریان باشند واجب است که او را یاری کنند».

این حدیث را انس از پدرش و او نیز از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است.(۳)

۱- ۱۶۴. حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۸۷.
۲- ۱۶۵. حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۸۶.
۳- ۱۶۶. اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۲۳.

در سال ۶۰ هجری که حسین بن علی علیهما السلام به دعوت مردم عراق به سوی کوفه رهسپار شد همین که انس این خبر را شنید پیشگویی پیامبرصلی الله علیه وآله را به یاد آورد. او لحظه ای به فکر فرو رفت... و تصمیم خود را گرفت. از این رو با بینش و بصیرت کامل و عزم استوار خود را به اردوی امام حسین علیه السلام رسانید و به یاران حضرت پیوست.(۱)

۳۱ – ابولیلای انصاری

علمای رجال و تراجم وی را از یاران بزرگ پیامبرصلی الله علیه وآله دانسته اند که در جنگ بدر و جنگ های بعد از آن نیز شرکت داشته است.

ابن خلکان می نویسد: «ابولیلا در جنگ جمل پرچم دار سپاه حضرت علی علیه السلام بود».(۲)

ذهبی می نویسد: «ابولیلا در جنگ صفین در رکاب پیشوای خود علی علیه السلام به شهادت رسید».(۳)

ابن حجر نیز شبیه همین تعبیر را درباره او آورده است.(۴)

ابن عبدالبرّ می نویسد: «ابولیلا و فرزندش در تمام جنگ های حضرت علی علیه السلام شرکت داشتند».(۵)

۳۲ – جاریه بن قدامه سعدی تمیمی

او از یاران پیامبرصلی الله علیه وآله بود و بعد از حضرت هنگامی که حضرت علی علیه السلام به خلافت رسید با شرکت در جنگ های او فداکاری و اخلاص و ایمان خود را متجلی ساخت. او به قدری مورد توجه

۱– ۱۶۷. اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۲۳.
۲– ۱۶۸. وفیات الاعیان، ترجمه ابولیلای انصاری.
۳– ۱۶۹. الدرجات الرفیعه، ص ۴۴۷.
۴– ۱۷۰. الاصابه، ترجمه ابولیلای انصاری.
۵– ۱۷۱. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۶۸.

و اطمینان امیرمؤمنان علیه السلام بود که حضرت او را جزو افسران خود قرار داد.

او پیش از آغاز جنگ جمل از میان سپاه بیرون آمد و خود را به عایشه رسانید و چنین گفت: «ای مادر مؤمنان! به خدا سوگند، این اقدام تو که از خانه ات بیرون آمده و بر این شتر لعنتی سوار شده و خود را هدف تیرها و شمشیرها قرار دادی از کشته شدن عثمان بدتر است.

تو از طرف پروردگار احترام داشتی و پرده نشین بودی، ولی تو خود پرده حرمت را پاره کرده و احترام خود را از بین بردی.

آن کس که جنگ با تو را جایز می داند طبعاً کشتن تو را نیز روا می داند. اینک اگر به میل خود به جنگ با ما آمده ای به خانه ات برگرد و اگر تو را به اجبار به این جا کشانده اند از مردی یاری بخواه».(۱)

در جنگ صفین نیز تنها جاریه با سلاح شمشیر با دشمنان حضرت علی علیه السلام مبارزه نمی کرد بلکه با شمشیر زبان نیز در برابر تبلیغات آنان سخت ایستادگی می نمود.

روزی عبدالرحمن بن خالد بن ولید که پرچم دار معاویه بود رجزی خواند. جاریه برای آن که او با اشعار حماسی خود سربازان امیرمؤمنان علیه السلام را تحت تأثیر قرار ندهد، بی درنگ رجزی پرشور و جذّاب در دفاع از حضرت علی علیه السلام سرود و خود را به عنوان یاری کننده بهترین پرستش کنندگان خدا یعنی حضرت علی علیه السلام معرفی کرد که مثل پدر بر گردن او حق دارد و ناراحتی ها و پریشانی ها را برطرف می سازد.(۲)

۱- ۱۷۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۷۶.

۲- ۱۷۳. وقعه صفین، ص ۳۹۵و۳۹۶.

۳۳ – جبله بن عمرو انصاری ساعدی

او یکی از یـاران بزرگ و بافضـیلت پیامبرصـلی الله علیه وآله بود که بعـد از رحلت حضـرت به صف لشـکریان امـام علی علیه السلام پیوست و در جنگ صفین از لشکریان حضرت به شمار می آمد.(۱)

طبری می نویسد: «جبله بن عمرو نخستین کسـی بود که با سـخنان تند و خشن به عثمان اعتراض نمود، به این ترتیب که روزی جبله در میـان گروهی از افراد قبیله بنی سـعد نشسـته بود و زنجیری در دست داشت. عثمان که از آن جا عبور می کرد به آنان سلام نمود. مردم جواب سـلام او را دادند. در این هنگام جبله رو به مردم کرد و گفت: چرا جواب سلام کسی را می دهید که این همه اعمال خلاف مرتکب می شود؟ سپس رو به عثمان کرد و گفت: باید این نور چشـمی ها را از خود دور کنی و گرنه این زنجیرها را برگردنت خواهم انداخت.

عثمان گفت: کدام نورچشمی ها؟ من برای انجام کارها افراد شایسته را انتخاب می کنم.

جبله پاسخ داد: آیا مروان و معاویه و عبداللَّه بن عامر و عبداللَّه بن سعد ابی سرح را به دلیل شایستگی آنان انتخاب نموده ای؟! اینان کسانی هسـتند که قرآن و پیامبرصـلی الله علیه وآله خون برخی از آنان را مباح دانسـته و در اسـلام ارزشی ندارند. عثمان که در برابر سـخنان نافذ و اعتراض منطقی جبله پاسـخی نداشت آن جا را ترک کرد. از آن روز اعتراض ها شـروع شد و مردم نسبت به عثمان جری شدند».(۲)

ص:۹۰

۱- ۱۷۴. الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۴۱ ؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۶۹ ؛ الاصابه، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲- ۱۷۵. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۴.

بلاذری می نویسد: «روزی عثمان بالای منبر بود که جبله وارد شد و او را از منبر پایین آورد. جبله نخستین کسی بود که با سخنان تند و خشن بر عثمان اعتراض نمود و بی پروا با او رفتار می کرد...».(۱)

جبله نه تنها در زمان حیات عثمان با او مبارزه می کرد، بلکه از آن جا که او را یک عنصر خطاکار می دانست، پس از مرگ وی نیز هنگامی که خواستند جنازه او را در قبرستان بقیع دفن کنند از این کار جلوگیری نمود و از این رو جنازه عثمان را به حش کوکب برده و در آنجا دفن کردند.(۲)

حش کوکب منطقه ای بود در نزدیکی قبرستان بقیع که دیواری آن را از بقیع جدا می نمود و یهودیان مردگان خود را در آن جا دفن می کردند. هنگامی که معاویه بر سر کار آمد دستور داد تا آن دیوار را خراب کرده تا آن نقطه به بقیع متصل گردد و فرمان داد تا مردم مردگان خود را در اطراف قبر عثمان دفن کنند. به این ترتیب به تدریج به قبرستان بقیع متصل گردید.(۳)

۳۴ – ابوقتاده حارث بن ربعی انصاری

او که از اصحاب با وفای پیامبرصلی الله علیه وآله و از مجاهدان صدر اسلام بود بعد از رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله از روش راستین او پیروی کرد و از مسیر حق منحرف نشد. او می دانست که محور اصلی حکومت و رهبری اسلامی کجاست و چه کسی شایستگی رهبری جامعه اسلامی را دارد.

۱- ۱۷۶. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۷.
۲- ۱۷۷. الاصابه، ج ۱، ص ۲۲۵.
۳- ۱۷۸. الاصابه، ج ۱، ص ۲۲۵.

او بر اثر همین شناخت صحیح در مسأله رهبری و پیشوایی جهان اسلام و آگاهی از وصیت اکید پیامبرصلی الله علیه وآله در این زمینه که داشت، پس از حضرت پیوسته در کنار حضرت علی علیه السلام بود و در زمان خلافت او نه تنها تبلیغات گمراه کننده معاویه نتوانست عقیده او را سست کند و فتنه های نهروان و جمل او را از پیروی حضرت باز دارد. بلکه همانند کوهی استوار در تمام جبهه ها یعنی جمل و صفین و نهروان در رکاب حضرت بود و جانانه جنگید.(۱)

او نه تنها یک مرد نظامی لایق و وفادار بود بلکه در کشورداری و اداره امور اجتماعی نیز فردی شایسته و قابل اعتماد به حساب می آمد. به همین دلیل، امیرالمومنین علیه السلام مدتی او را به فرمانداری شهر مکه منصوب کرد.(۲)

ابوقتاده انصاری از جمله کسانی بود که بر جنایت خالد بن ولید نسبت به مالك بن نویره سخت خروشید و با خود سوگند یاد کرد که هرگز در سپاهی که تحت فرماندهی خالد باشد شرکت نکند.(۳)

او پس از عمری تلاش و کوشش در راه اعتلای اسلام در زمان خلافت امیرمؤمنان علیه السلام چشم از جهان فروبست و حضرت علی علیه السلام بر جنازه او نماز گذارد.(۴)

۳۵ - حجاج بن عمرو بن غزیه مازنی

او از جمله اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله است که بعد از وفات حضرت به امام علی علیه السلام ملحق شد و در جنگ صفین با جملاتی احساسی

۱- ۱۷۹. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۶۲ ؛ الاصابه، ج ۴، ص ۱۵۸ ؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۷۵.

۲- ۱۸۰. الاصابه، ج ۴، ص ۱۵۸.

۳- ۱۸۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۴۳.

۴- ۱۸۲. الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۹۵.

و آتشین مردم را برای یاری حضرت تشویق می کرد و معاویه را عامل گمراهی و بدبختی مردم معرفی می نمود.(۱)

امیرمؤمنان علیه السلام نامه ای به او داد تا به معاویه برساند. او هنگامی که به شام رسید معاویه در مسجد دمشق برای مردم شام سخنرانی می کرد. حجاج وارد مسجد شد و نامه را به او تسلیم کرد. معاویه نامه را خواند و سخت ناراحت شد... و به حجاج بن عمرو گفت: برگرد نزد علی و به او بگو: پیک من به دنبال تو خواهد آمد.(۲)

هنگام کشته شدن محمّد بن ابوبکر والی امیرمؤمنان علیه السلام در مصر، حجاج بن عمرو در آن دیار بود و او بود که به کوفه آمد و کشته شدن او را به امیرمؤمنان علیه السلام گزارش داد.(۳)

او در جنگ جمل در میان سپاه حضرت بود و با خواندن اشعار حماسی، سربازان را به جنگ با معاویه تحریک می کرد.(۴)

۳۶ – زاهر مولی عمرو بن حمق

درباره زاهر مولی عمرو بن حمق خزاعی از شهدای کربلا آمده است: «... من اصحاب الشجره و سکن الکوفه و روی عن النبی صلی الله علیه وآله و شهد الحدیبیه و خیبر.(۵) کان زاهر بطلاً، مجرباً، شجاعاً، مشهوراً، محباً لأهل البیت معروفاً»؛(۶) «... از اصحاب شجره (رضوان) بود که ساکن کوفه شد و از پیامبرصلی الله علیه وآله روایت نقل کرد و شاهد صلح حدیبیه و فتح خیبر بود. او مردی جوانمرد، تجربه دیده و شجاع و مشهور و در محبت اهل بیت: معروف بود».

۱- ۱۸۳. اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۸۳.

۲- ۱۸۴. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۸۳.

۳- ۱۸۵. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۲.

۴- ۱۸۶. همان.

۵- ۱۸۷. الاصابه، ج ۲، ص ۴۱۵.

۶- ۱۸۸. ابصار العین، ص ۱۷۳.

۳۷ – عبدالرحمن بن عبد ربّ انصاری

درباره عبدالرحمن بن عبد ربّ انصاری خزرجی از شهیدان کربلا آمده است: «کان عبدالرحمن صحابیاً له ترجمه و روایه، و کان من مخلصی اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام.

روی العسقلانی من طریق الاصبغ بن نباته قال: لما نشد علی بن ابی طالب علیه السلام الناس مع من سمع النبی صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیرخم ما قال الّا قام و لایقوم الّا من سمع رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله فقام بضعه عشر رجلًا فیهم ابوایوب الأنصاری و ابوعمره بن عمرو بن محصن و ابوزینب و سهل بن حنیف و خزیمه بن ثابت و عبداللّٰه بن ثابت و حبشی بن جناده السلولی و عبیداللّٰه بن عازب و النعمان بن عجلان الانصاری، و ثابت بن ودیعه الأنصاری و ابوفضاله الأنصاری و عبدالرحمن بن عبد ربّ الأنصاری، فقالوا: نشهد انّا سمعنا رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله یقول: (الا انّ اللّٰه عزّوجلّ ولیی و انا ولی المؤمنین، ألا فمن کنت مولاه فعلی مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه، و احبّ من احبّه و ابغض من ابغضه و اعن من اعانه) »؛(۱) «عبدالرحمن از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله بود که دارای ترجمه و روایت است و از مخلصان اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.

عسقلانی از طریق اصبغ بن نباته روایت کرده که گفت: چون علی بن ابی طالب علیه السلام مردم را قسم داد که هر کس از پیامبرصلی الله علیه وآله در روز غدیر خم شنید آنچه را که فرمود، برخیزد و گواهی دهد، و تنها کسی که شنیده برخیزد، در آن هنگام بیش از ده نفر بلند شده و گواهی دادند که در میان آنان ابوایوب انصاری و ابوعمره بن عمرو بن محصن و ابوزینب و سهل

۱– ۱۸۹. الاصابه، ج ۴، ص ۲۷۶ ؛ ذخیره الدارین، ص ۴۷۴و۴۷۵.

بن حنیف و حزیمه بن ثـابت و عبـداللَّه بن ثابت و حبشـی بن جناده سـلولی و عبیـداللَّه بن عازب و نعمان بن عجلان انصاری و ثـابت بن ودیعه انصاری و ابوفضاله انصاری و عبـدالرحمن بن عبـد ربّ انصاری بودنـد. همگی شـهادت دادنـد که ما از رسول خدا صـلی الله علیه وآله شنیدیم که می فرمود: (آگاه باشید! همانا خداوند عزّوجلّ سرپرست من و من سرپرست مؤمنانم. آگاه باشـید! هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست. بارخـدایا! دوست بـدار آن کس که ولایت او را پذیرفته و دشـمن بدار هر کس را که ولایت او را نپذیرفته است. و دوست بدار هر کس را که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس را که با او دشمنی کرده است، و کمک کن هر کسی را که او را یاری کرده است) .»

۳۸ – هانی بن عروه

عسـقلانی دربـاره هـانی بن عروه از شـهیدان کربلاـ می گویـد: «... و کان من خواص امیرالمؤمنین علیه السـلام. و لمّا بایع اهل الکوفه مسـلم بن عقیل بن ابی طالب علیه السـلام للحسـین بن علی علیه السـلام، نزل علی هانی المـذکور، فلمّا قـدم عبیداللَّه بن زیاد الکوفه قتل مسـلم بن عقیل و قتل هانی بن عروه»؛(۱) «... او از خواص امیرالمؤمنین علیه السلام بود. هنگامی که اهل کوفه بـا مسـلم بن عقیل بن ابی طالب علیه السـلام به جهت حسـین بن علی علیه السـلام بیعت کردنـد، او وارد بر خانه هانی بن عروه شد. چون عبیداللَّه وارد کوفه شد مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را به شهادت رساند».

ابن عساکر می نویسد: «کان هانی صحابیاً کأبیه عروه و کان معمّراً،

ص:۹۵

۱- ۱۹۰. الاصابه، ج ۶، ص ۴۴۵.

و کان هو و ابوه من وجوه الشیعه و حضر هو و ابوه مع امیرالمؤمنین حروبه الثلاث»؛(۱) «هانی همانند پدرش عروه از اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله بود و از افرادی بود که عمر بسیاری کرد. او و پدرش از سرشناسان شیعه به حساب می آمدند که هر دو در جنگهای امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت داشتند».

ص:۹۶

۱- ۱۹۱. ابصار العین، ص ۱۳۹، به نقل از او.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹